

در اوستا ، پهلوی ، فارسی ، ترکی ، تازی و هندی استاد بوده بقول صاحب دبستان المذاهب شیخ بهاء الدین عاملی و میرابوالقاسم میرفندرسکی از مجتهدین گروه امامیه نسبت بحضرتش ارادت داشتند و از محضرش استفایدها برده‌اند. دستور آذرکیوان دعوت سلطانی هند را نپذیرفت زیرا شخصی بود وارسته دل از جهان و متاعش شسته . صاحب دبستان در ضمن شرح کنفرانس مذهبی مینویسد . " و نامه‌ها بآذرکیوان که سرکرده یزدانیان و آبادیان بود نبشتند و او را بهند طلبیدند . آذرکیوان از آمدن عذر خواست و نامه از تصانیف خود فرستاد در ستایش واجب‌الوجود و عقول و نفوس و سموات و کواکب و عناصر و در نصیحت پادشاه مشتمل بر چهارده جزو هراول سطر آن پارسی بحت دری بود و تصحیف آن میخواندند عربی میشد چون قلب میکردند ترکی بود چون تصحیف آن میخواندند هندی میگشت . نواب علامی شیخ ابوالفضل اعتقادی تمام بآذرکیوان داشت . "

شیخ ابوالفضل وزیر معروف سلطانی بود و صاحب تصانیف عدیده و در شخص شاه نفوذی بغایت داشت .

نواب مصمم الدوله شاهنوازخان در کتاب خویش مآثر الامرا قول صاحب دبستان را در این مورد تایید مینماید .

اما سالها بعدتر دستور آذرکیوان بسورت رهسپار و در اصلاح عادات و آداب پارسیان که با مراسم هندو مخلوط بود گوش نمود . پس از چندی از مخالفت محافظه کاران و موبدان که با و نفرین میکردند که کالبدش پس از مرگ بدخمه نرسد خشمگین شده بطرف پتنه مرکز عرفان و فلسفه متوجه و در آنجا اقامت اختیار کرد و در تعلیم و تربیت خویش و بیگانه ابراز مساعی نمود . با حرکت دستور آذرکیوان بسوی هند دستهای از شاگردان او مانند مؤبد خوشی ، موبد سروش ، موبد خداجوی هراتی و فرزانه بهرام بن فرهاد نیز بهندوستان رهسپار و مقیم آن دیار گردیدند . دستور آذرکیوان در سال ۹۸۲ یزدگردی (۱۶۱۳ م) در ۸۰ سالگی در پتنه جهانر بدرود گفت و در همانجا بخاک سپرده شد مزارش تا امروز زیارتگاه خاص و عام است . فرزانه بهرام بن فرهاد صاحب شارستان و از فضلی معروف شیراز و در محضر علمای اسلام بغایت محترم و معزز بود .

شاگردان دستور آذرکیوان بادربار شاهنشاه هند دارای روابط حسنه بوده و در شهرهای بخش شمالی کشور مانند پتنه ، لکهنو ، دهلی ، اگره ، لاهور کشمیر آمدوشد داشته‌اند . (در فرزنانگان زرتشتی ، از آذرکیوان و مریدانش

مشروحا " صحبت شده است .

دی
 موبد اردشیر کرمانی شخصیت برجسته دیگر است که در سال ۹۶۲ یزدگرد
 بهند عزیمت نموده تفصیل آن اینک شاهنشاه هندوستان در سال ۱۰۰۱ هجری
 (۹۴-۵۹۳ م) بمیر جمال الدین حسین انجو فرمان داد در تالیف فرهنگ
 پارسی سره و لغات زند و پازند و پهلوی همت گمارد .
 چون شخص با کفایتی در لغات مصطلح زرتشتیان استاد باشد درهند
 پیدا نمیشد ، اکبر شاه بنا بصوابدید دستور مهرجی رانا از شاه عباس
 شاهنشاه ایران تقاضا نمود ، موبد اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی
 را بسوی پایتخت هند گسیل دارد تا در تدوین فرهنگ نامبرده بمیرجمال -
 الدین یاوری نماید .

موبد اردشیر از مشاهیر فرزندگان زرتشتی است که شهرت فضل و دانش
 او در دربار شاهنشاه هند نیز پیچیده بود . بنا بدعوت اکبر شاه در سال
 ۹۶۲ یزدگردی بهند عزیمت نمود و در لاهور بکمک میرجمال الدین مولف فرهنگ
 جهانگیری بنگارش لغات زند و پازند و پهلوی و واژه های مصطلح مذهبی
 زرتشتیان پرداخت . بیانات مولف فرهنگ نامبرده در تحت واژه " برسم "
 راستی قول بالا را میرساند . پس از بیان معنی واژه چنین آمده . " شرح
 این لغت از مجوسی که در دین خود بغایت فاضل بوده و اردشیر نام داشت
 و او را مجوسیان موبد میدانستند و حضرت عرش آشیانی (اکبر شاه) محض
 بجهت تحقیق لغات فرس مبلغها از برای او فرستاده و از کرمان طلبیده
 بودند تحقیق نموده نوشت . "

صاحب دبستان نیز در همین مورد مینویسد " وهم اردشیر نام زرتشتی
 دانارا زر فرستاد از ایران آوردند . " صاحب آثار الامرا همین قول را تکرار
 و علاوه میکند که او آتش را با خود آورد . موبد اردشیر پس از اتمام
 ماموریت چون از طرف پارسیان دعوتی از او بعمل نیامد در سال ۹۶۷ یزدگرد
 بدون مسافرت بگجرات از راه ملتان بایران مراجعت نمود . اما بسورود
 بملتان بهدین کاوس ماهیار نامه از دستور قیامدین پور پدم ساکن
 بروج متضمن پرسشهای دینی و دعوتش بگجرات بدست او داد . لیکن چون موقع
 از دست رفته بود عذر خواسته دستور قیامدین را بایران دعوت مینماید .
 موبد اردشیر در نامه خویش مورخه دین ایزد و فروردینماه قدیم
 ۹۶۷ یزدگردی در ضمن جواب نامه دستور قیامدین اشعار میدارد .

" معلوم آن برادر بوده باشد که چون بملتان رسیدم بهدین کاوس

ماهیار را دیدیم و پسندیدیم و از هر باب احوالها پرسیدیم بهدین کاوس چندان تعریف خدا شناسی و راستی و درستی و دین پروری و هوشمندی و یک - جهتی ایشان را گفت که اشتیاق فقیر یکی صد شد بعده آنکه اگر این فقیر بهدین کاوس را در لاهور میدید البته بخدمت میرسید و از دیدار ایشان و جماعت مشرف میشد اما چون تقدیر چنان رفته بود نصیب نشد بهدین کاوس گفت که دستور قیامدین بسیار بسیار میل آمدن بایران دارد و تحقیق میآید از این رهگذر تسلی خاطر فقیر شد امید که دیدار سلامتی نصیب شود و طریقه برادری و محبت و دین پروری آنست که در این ولا راهها ایمن و ازبکیسه شومیه ناپدیدار شده اند و میانه پادشاهان هند و ایران آمدورفت است اندیشه بخاطر رسانند چون جهت دین می آیند درجه کلی در آخرت خواهد بود و دردنیای نیکنام خواهد ماند و کار ایشان و بهدینان آنجانب خالص و بیغش میشود و رنج ایشان ضایع نخواهد ماند ."

پارسیان هند در مراسلات پی در پی خویش از موبدان ایران درخواست میکردند دو نفر موبد دانشمند بهندوستان گسیل دارند تا علوم دینی و پهلوی را به آنها تعلیم دهد . اما موبدان ایران از مسافت به آنحدود راضی نمیگشتند زیرا راه خشکی خطرات بیشمار داشت و عبور از آبدریا را نیز مرگ زان یعنی کفاره ناپذیر می پنداشتند .

با وجود این در سال ۹۸۱ یزدگردی (۱۶۱۲ م) یعنی پس از ۱۳۴ سال دو نفر موبد و یکنفر بهدین که نامشان مجهول مانده با توافق بهدین اسفندیار پور سهراب از اهالی سورت از راه خشکی عازم هندوستان میشوند .

شهریار پور رستم پور صندل کرمانی در سال ۱۰۱۹ یزدگردی بعنوان سیاحت و چار ، نامه زرتشتیان ایران را بپارسیان مقیم گجرات میبرد . بهرام بن مهربان یزدی وارد شیرین شهریار یزدی در همان دوران بهندوستان آمد و شد داشته و قاصد نامه های طرفین بوده اند باید دانست راه پارسیان به جزیره بمبئی تقریباً " تا دو قرن ونیم پیش باز نشده بود و غالب آنها در دهات گجرات مانند سنجان ، برّوج ، بانسده ، بلسر واریا و . نوساری . سورت و غیره پراکنده بودند - دو شهر اخیر مرکز مهم آنها را تشکیل میداد و مسافرین زرتشتی ایران تا بآن نواحی بالاتر نمیرفتند .

شخصیت بسیار برجسته ای که در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۸۹ یزدگردی) به هندوستان رهسپار و در ۲۶ نوامبر همان سال وارد بندر سورت گردید دستور جاماسب ولایتی کرمانی است که استاد اوستا و پهلوی و ستاره شناس و منجم

ماهر میباشد که اوستا و پهلوی را زنده نگاهداشته ایرانشناسی امروزه را مرهون خدمات خود ساخت چون در هندوستان بر سر سنن مذهبی و تشریفات دینی اختلافات عظیم بین پارسیان حکمفرما بود. در اصلاح آنها همت گماشت اما بجز کشتار و خونریزی نتیجه ای ندید.

علت را جهالت و نادانی پیشوایان تشخیص داد و در تعلیم و تربیت موبدان سعی بلیغ نمود. دستور داراب، استاد انکتیل دوپرون فرانسوی آنکه اوستا را بفرانسه ترجمه و در دیار باختر منتشر ساخت و رشته ایرانشناسی را ایجاد نمود، شاگرد همین دستور جاماسب ولایتی و تعلیم و تربیت یافته اوست.

انکتیل دوپرون راجع بدستور جاماسب و فعالیت او، وقایع آن دوره و اختلافات بین پارسیان می نویسد:

" تقریباً ۴۶ سال قبل دستور بسیار دانشمندی موسوم بجاماسب ولایتی از کرمان وارد بندر سورت گشت. دستور نامبرده در اتحاد زرتشتیان که در مسئله استعمال پنام (روبند) دو دسته شده بودند ابراز مساعی نمود. گروهی معتقد بودند که در مورد میت باید استعمال شود و جمعی برخلاف آن دستور جاماسب برسم کرمان زمین با عقیده دسته اخیر موافق بود. اگر این دستور دانشمند مشقات سفر هند را متحمل نگشته و برخلاف عقیده دسته اول رای نداده بود شاید جوی خون بین پارسیان جاری نمیگشت."

" دستور جاماسب و ندیدادهائی را که در بخش گجرات بین پارسیان معمول بود مطالعه نمود. تفسیرهای آنها را مطول دید. در چندین جا اشتباه یا تکرار داشت. دید جهل و نادانی بین پارسیان حکمفرماست و از رموز مراسم آئینی و حقایق دینی بیخبرند. لجاجت و تعصبات بیجا دامنگیر آنها شده برای اصلاح و رفع جهل در تربیت چندین موبد بکوشید موبد داراب را از سورت و موبد جاماسب را از نوساری و موبد دیگری را از بروج انتخاب نمود و در تعلیم آنها همت گماشت و زند و پهلوی بایشان بیاموخت. دستور جاماسب پس از چندی بواسطه مخالفت های شدید خسته شده بکرمان مراجعت نمود."

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل صاحب پارسی پراکش دستور جاماسب ولایتی هنگام ورود بسورت متوجه شد بین تقویم زرتشتیان هند و ایران یکماه تفاوت موجود است. از اظهار این اختلاف دم نزد. زیرا مساعی او در رفع اختلافات دیگر جماعت بواسطه تعصبات جاهلان کار بجدا ل کشیده نبود. از تجربیات گذشته، بجهالت عموم و نادانی پیشوایان از رموز تشریفات

و سندن مذهبی یقین حاصل کرده بود. بنا براین برای اصلاح حال سه نفر موبد هوشیار را از هر بخشی برای تعلیم انتخاب و در تربیت آنها برای فعالیت نمود دستور دارا بکوما نادادا دارو ساکن سورت، دستور جاماسب جاماسب آسا ساکن نوساری و دستور دیگری ساکن بروج با احتمال قوی دستور فریدون پدر دستور کامدین از شاگردان او بودند و اوستا و تفسیر پهلوی آن بیا موختند.

در همان سال مانکجی ایدلجی، دلال ارمنی ها بنا بتعلیم و اشاره دستور جاماسب کرمانی، تقویم ایرانی یعنی روز و ماه قدیم را اتخاذ کرد. اقدام نامبرده مباحثات شدیدی راجع بتقویم بین جماعت ایجاد کرد و سالیان دراز ادامه داشت. دستور جاماسب هنگام مراجعت بایران کتابهای خود را در هند بجا گذاشت و آن عبارتست از یک نسخه درستی و نندیداد با تفسیر پهلوی آن و یک کتاب فروشی و یک ترجمه و جر کرددینی و نیرنگستان، ترجمه دو کتاب اخیر بفارسی و با جملات زنده مخلوط و در چگونگی مراسم دینی صحبت میدارد.

شانزده سال بعدتر بهدین جمشید ایرانی در سال ۱۷۳۶ میلادی (۱۱۰۵ یزدگردی) از ایران به هندوستان رهسپار و بیندر سورت وارد شد. چون در رشته نجوم و ریاضی دست داشت مباحثات تقویم رو ب شدت گذاشت پارسیان از او خواهش نمودند تا با محاسبات نجومی تردیدی را که دستور جاماسب با ورود خویش به هندوستان در دل آنها ایجاد نموده رفع نماید بهدین جمشید بجای اینکه خود براستی گفتار دستور ایران گواهی دهد ریاضی و نجوم را بیک نفر موبد با هوش موسوم بکاس بن فریدون تعلیم داد، نامبرده پس از اتمام تحصیلات خویش بحقیقت قول دستور جاماسب برای داده آتش مباحثات را شعله و رتر ساخت بهدین جمشید چهار سال بعدتر در سال ۱۱۰۹ - یزدگردی به بمبئی مسافرت و چون ساکنین انگشت شمار آن جزیره بواسطه اختلافات تقویم روی خوش با و نشان ندادند بایران مراجعت نمود مباحثات تقویم که بالاخره بمنازعه و خونریزی کشید داستان درازی دارد اگر فرصت یاری کرد در آینده بر سر آن صحبت خواهیم داشت.

داستان اولیه بمبئی و پارسیان

" سیاوخش کرمانی چون با جبار اسلام آورد ، برای آنکه ناموس زرتشتیان بدست مسلمان نیفتد دختران خویش را پنهان نگاهداشته و با تفاق سیاح آلمانی به بمبئی فرستاد . پیروزه دختر جوان ایرانی از بین جوانان پارسی پیرمرد ۷۵ ساله را بشوهری خود انتخاب نمود . رستمجی دارابجی نخستین پارسی است که دو سال حاکم مطلق بمبئی و تاطی حیات ، آمروناهی بومیان بود . اولین در مهر بمبئی هنگامی ساخته شد که ۱۶ خانوار زرتشتی در آنجا ساکن بودند . "

در پیشگفتیم که زرتشتیان کرمان برای رفع ظلم و ستم از سرخو بسخنان محمود بن میرویس افغانی که در سال ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۴ قمری) بایران حمله نمود فریفته شده ، با قوای خویش در تحت فرماندهی نصرالله نامی از سردار زرتشتی بکمک افغانان باصفهان حمله و تاحسدود شیراز برای آنها تسخیر نمودند . پس از آنکه این سردار دلیر در یکی از جنگهای شیراز از پای در آمد ، روزگار بر زرتشتیان سخت گردید . مخصوصاً پس از قیام نادر قلی میرزا و برچیده شدن بساط افغانه در سال ۱۱۴۲ هجری قمری برابر ۱۷۲۹ میلادی فشار مسلمانان بر زرتشتیان از حد گذشت و آنانرا یارای استقامت نماند . فامیل فامیل مض نجات خویش اسلام میآوردند . اجا فادر اخذ مالیات جزیه در کرمان که در شماره ۷ سال اول هجرت از آن صحبت داشتیم . تا حدود سال ۱۱۹۲ قمری (۱۷۷۸ میلادی) ادامه داشت ، علت مهمی بود که زرتشتیان را به ترک دین پاک نیاگان نمود و ادار میساخت .

آن دوره ، دوره ۶ پادشاهی نادر شاه بود . بقول صاحب کلیله و دمنه " هر که بر پشت کوه خاک دست خویش مطلق دید دل او چون سر چوگان بر همکنان کژ شود و مروت را زیر قدم بسپرد " نادرشاه پس از یکدوره فتوحات پی درپی و استیلا بر کشورهای همسایه و گرد کردن خزائن بیشمار ، بر اطرافیان و مردم بدبین شد . نوردیده خویش را نابینا ساخت و خود در آتش

قهر و غضب خویش بسوخت و دیگران را نیز بسوزانید . وقتیکه شاهنشاه کشور برجان و مال رعایا ستمکاری آغاز کند بمفادالناس علی دین ملوکهم عمال دولت نیز به پیروی او از اجافو تعدی فروگذاری نمیکنند .

زرتشتیان آندوره روزگاری تیره و تار داشتند . سیاوخش بن دینیا کرمانی با سه پسر و زن خویش فرنگیس یکی از خانواده های زرتشتی کرمانی است که مض رهایی از فشار ستمکاران در حدود سال ۱۷۴۰ میلادی (۱۱۰۹ - یزدگردی) دین اسلام پذیرفت . اما دو دختر جوان خود را برای آنکه ناموس زرتشتی بدست مسلمانان نیفتد در منزل زرتشتیان مخفی نگاه میداشت و برای نجاتشان از چنگال آنان و از دست نرفتن دین ، بدوری و درد فراق جگر گوشگان راضی گشت و منتظر فرصت اعزام آنها به هندوستان بود تا در پناه پارسیان در آرامش زندگی کنند .

کارساز بندگان ، کار او را بسامان آورد . یکنفر سیاح آلمانی که نامش بما نرسیده در سال ۱۷۴۲ میلادی بکرمان وارد و از راه هندوستان مصمم مراجعت بدیار خویش بود . زرتشتیان فرصت را مغتنم میشمارند و سیاوخش با الحاح و اصرار و گریه و زاری از او خواهش مینماید تا دودخترش را با خویش به هندوستان برده و در آنجا بدست خانواده محترم پارسی بسپارد . عواطف سیاح آلمانی از مشاهده اوضاع آسفالور زرتشتیان تحریک و بتقاضای آنها تن در میدهد . هنگام مسافرت دست دختر را بدست او میدهند . مسرد آلمانی از دیدن دختران دل از دست میدهد و در همان آن از پدرش سیاوخش یکی از آنها را خواستگاری و رضایتش را در ازدواج با دختر جلب مینماید و قول میدهد او را در رفتار بدین خود آزاد گذاشته ، دختر دیگر را در هندوستان بشخص امینی بسپارد . و سیاوخش که خود با جبار دین بهی را از دست داده و بظاهر مسلمانی آراسته بود و میخواست که دخترش با گوهـر گرانبهای دین مزین باشد ، در آن گیرودار حیران ماند . ولی چون بیچاره بود دختر را در پناه یکنفر اروپائی دیدن که دشمن دین و آئین بهی نبود ، بهتر دانسته بآن ازدواج رضایت میدهد سپس هر دو دختر باتفاق سیاح آلمانی روی در راه میآورند و پس از چندی بساحل هندوستان در جزیره بمبئی که اخیراً " موقعیت بندری را حاصل کرده بود پیاده میشوند . سیاح آلمانی بوفای پیمان ، دختر کهتر را که پیروزه نام داشت بدست سیکا پور بهرام سپرده خواهش میکند او را بعقد ازدواج شخص نیکوکار پارسی در آورد و خود با دختر دیگر که نامش مجهول مانده بطرف اروپا رهسپار میشود .

شهر بمبئی که امروز عروس هند نامیده میشود و یکی از بنسادر بزرگ بازرگانی است در چند سده پیش، از هفت جزیره بسیار کوچک تشکیل یافته و تا سال ۱۶۶۲ میلادی (۱۰۳۱ یزدگردی) از مستعمرات شرقی دولت پرتغال بود . چون در آنسال کاترین شاهدخت پرتغالی بعقد ازدواج چارلز دوم درآمد ، بعنوان جهیز پادشاه انگلستان واگذار شد . دارابجی پور ناناباهای ساکن قریه موراسوماری از توابع سورت که در قلمرو سلطنت دولت مغول بود ، نخستین پارسی حادشه جوئی است که در حدود سال ۱۶۴۰ میلادی (۱۰۰۹ یزدگردی) با خانواده خویش بجزیره بمبئی مهاجرت و در آن جزیره باتلاقی که در آن زمان هپتانسیا نام داشت و ساکنین آن ماهیگیران و چندین خانواده پرتغالی بودند سکونت اختیار کرد . دارابجی پس از چندی ، در خدمات دولتی حکومت پرتغال داخل و اداره بخش مهم امور جزیره با و محول گردید .

چون در سال ۱۶۶۲ مالکیت بمبئی بدولت انگلستان انتقال یافت ، دارابجی بنا بتوصیه مقامات مربوطه پرتغالی بهمان شغل قدیم خویش باقی بماند و با تجربیات گذشته خویش برای انگلیسها مصدر خدمات بسیار مهمی گردید . دارابجی در بخش فارت یکی از جزایر هفتگانه بمبئی و مرکز سکونت ماهیگیران که نامش بمباین بود که بمبئی باشد برروی اراضی وسیعی که دولت برایگان با و واگذار کرد باغ و عمارات شخصی بساخت و اینک باسم خاندان او بنام محله پتل معروفست و مرکز بازرگانی شهر و ادارات دولتی و ملی است .

دارابجی از طرف انگلیسها مامور وصول مالیاتی بود که بر افراد ماهیگیران وضع نموده بودند دارابجی در حدود سنه ۱۶۸۹ در گذشت و دو پسر باسم ماکوجی و رستم جی از خود بیادگار گذاشت .

پس از فوت دارابجی پسر کهتر او رستمجی ، پهلوان داستان ما از طرف انگلیسها بجای پدر منصوب و در انجام وظایف محوله ابراز فعالیت نمود . شرکت هند شرقی (ایست ایندیا کمپانی) در آن هنگام رتق و فتق امور بمبئی را برعهده داشت و فرماندار از طرف آنها منصوب میگرددید .

شهر بمبئی در آن موقع عاری از استحکامات دفاعیه بود . سیاهان جنجیره در ۴۵ میلی جنوب بمبئی ، دزدان دریائی بودند که گاه و بیگاه بجزیره

بمبئی حمله آورده شهر را میچاپیدند یکی از این حمله های سخت در سال ۱۶۹۰ میلادی (۱۰۵۹ یزدگردی) اتفاق افتاد . فرماندار وقت سرژرمن چیلد پس از شکست فاحش با انعقاد پیمان و دلجوئی از امیردزدان تا چندی

بمبئی را از شر آنها در امان داشت، اما دو سال بعد در سال ۱۶۹۲ - بواسطه شیوع طاعون سختی فرماندار انگلیسی با کلیه نفرات و سپاهیان خویش شهر را تخلیه نمود. چون این خبر بجنجیره و بیاقوت خان امیر دزدان رسید فوراً "با افراد دستجمعی خویش مجدداً" به بمبئی حمله و بخش مهم و قلعه شهر واقع در دونگری را متصرف شدند.

رستم جی چون حال را بدینمنوال و قلعه و جزایر شمالی را در تصرف دشمن دید فرصت از دست نداد. رشته امور نظامی و کشوری شهر را بدست گرفت. جماعت ماهیگیران و بومیان حوالی را مجهز و در تحت فرماندهی خویش بر یاقوت خان حمله نمود و پس از چندین شکست سختی که بآنها داد قلعه را دوباره متصرف و آنها را از بمبئی براند (این قلعه را انگلیسها چون در دسترس دزدان قرار میگرفت بعدها خراب نمودند) مردم بمبئی از این پیروزی شایان که حتی از انگلیسها نیز ساخته نبود و دو سال قبل مجبور بانعقاد پیمان با دزدان شده بودند، شادیهها نمودند و رستم جی را بنام جنرال رستم جی خواندند. رستم جی ما وقع را باطلاع مقامات مربوطه شعبه سورت شرکت هند شرقی رسانید و تا ورود فرماندار جدید طی مدت دو سال حاکم مطلق شهر بمبئی بود. هر چند که در دفتر حکومتی انگلستان اسم او چون از طرف دولت بفرمانداری منصوب نشده بود جزو فرمانداران بمبئی ثبت نشده است اما دفتر شرکت هند شرقی از داستان شجاعت و کارنامه او در غیاب فرماندار و اضمحلال یاقوت خان صحبت میدارد. بمبئی در مدت دو سال فرمانداری رستم جی در کمال امنیت بود و رعایا از رفتار او کمال رضایت و خشنودی را داشتند. ورود فرماندار جدید بـ بمبئی، رستم جی رشته امور نظامی و کشوری را تحویلش داد و خود بلقب پتل بمبئی (کلانتر) ملقب و بمنصب مستوفی گری منصوب گشت و بعلاوه قطع و فصل امور مردم و دادرسی بکلیه دعاوی و امور قضائی بومیان با وواگذار گردید.

باید اشعار داشت که اهمیت کلانتری در آن زمان مانند ریاست کل شهربانی بوده است.

از آنچه گذشت رستم جی پور داراجی پور ناناباهای نخستین پاری با شهامتی است که در حدود دو قرن ونیم پیش با کفایت و شجاعت و کاردانی خویش ارتشی فراهم و در تحت فرماندهی خود شهر را در غیاب حاکم و ارتش دولتی از دست دشمن پس گرفته و آنانرا متواری ساخته و از طرف ملت بنام جنرال معروف میشود. کلیه مردم بمبئی و بومیان اطراف بآبادیده احترام

بوی نگریسته و امرش را از دل و جان میپذیرفته‌اند. تهیه آذوقه و اثاثیه کشتیهای انگلیسی وارد بر ساحل بمبئی بر عهده او محول بوده است. کرسی ریاست انجمن پارسی پنچایت نیز تا طی حیات با او بود. انگلیسیها مرکز بازرگانی خویش را در دوران نفوذ رستم جی از سورت به بمبئی انتقال دادند. لذا عده بازرگانان و هنرمندان و دلالان پارسی که با آنها و خارجیها روابط بازرگانی داشتند بآنجا مهاجرت نمودند. مانند:

پارسی
 هیرجی ردیمنی نخستین هندی است که در سال ۱۷۵۶ میلادی (۱۱۲۵ یزدی - گردی) بچین مسافرت و روابط بازرگانی را با آن کشور ایجاد نمود. سرکاو سچی جهانگیر با روغت از نیرگان اوست. لوجی وادیا در سورت کشتی ساز بود. از تشویق دودلی، رئیس کل کشتیهای انگلیسی در شرق به بمبئی مهاجرت نمود و در سال ۱۷۳۵ میلادی (۱۱۰۴ ی) اولین لنگر گاه را در بندر بمبئی بنا و کشتی سازی را دایر کرد. خانواده وادیا و خیرات آنان معروفست. هومجی پور بهرام جی دادی شت بازرگان بود و در سال ۱۶۸۸ میلادی به بمبئی آمد و دخمه مخصوص مختص بخانواده خویش در آنجا بساخت و تا کنون دایر میباشد. قریه مبارکه نزدیک تفت در یزد با پول اردشیر دادی شت از نیرگان او و همت مرزبان ظهرا بکسنویه ای ایجاد شد. در آینده از آن صحبت خواهیم داشت.

رستم مانک معروفیه رستم سیت که در سال ۱۶۶۰ میلادی از دربار شاهنشاه مغول پروانه تاسیس کارخانه و بنگاه بازرگانی در سورت برای انگلیسیها گرفت و خود دلال آنها بود در ۸۶ سالگی در سال ۱۷۲۱ در بمبئی در گذشت خانواده ستنا از فرزندان او میباشد. شهرت رستم مانک در یزد نیز پیچیده بود و دستور جاماسب حکیم در سال ۱۷۲۲ چند نسخه خطی اوستا را با خود به بمبئی برای او هدیه میبرد. اما چنانکه گفته شد دو سال قبل از ورودش جهانرا بدرود گفته بود. بنا بر این دستور جاماسب سورت عزیمت و در آنجا رحل اقامت میافکند.

بناجی پور لیمجی پور رستم جی که در سال ۱۶۵۴ میلادی متولد و در سال ۱۷۳۴ وفات یافت نخستین در مهر بمبئی را بر روی زمین ملکی خود جلو منزل رستم جی پتل بساخت و آنرا در روز آذر یزد و آذر ماه شاهنشاهی ۱۰۷۸ یزدگردی برابر ۱۵ ژوئن ۱۷۰۹ افتتاح نمود. در آن موقع جمعیت

نخستین ازدواج پارسی بازرشتی ایرانی ۲۳۱

پارسی در بمبئی از ۱۶ خانوار تجاوز نمی‌کرد .

بیکاجی پور بهرامجی، یادگار خیر او بنام چاه آببیکا بهرام در نزدیکی ایستگاه چارچ گت در بمبئی که در سال ۱۷۲۵ میلادی حفر شده تا کنون شهرت عمومی دارد و آبش را برای نوشیدن بجاهای دورودراز می‌برند . سیاح آلمانی پیروزه دختر ایرانی را بدستا و سپرد که هنگام ورودش به بمبئی چهارده سال داشت و در روز دیبمهر و مهرماه قدیم ۱۰۸۹ یزدگردی برابر ۲ مه ۱۷۲۸ میلادی در کرمان متولد شده بود .

آن روزها نزدیک محله پتل تالابی وجود داشت که پارسیان هنگام غروب در آنجا جمع و ساعتی چند در صحبت یکدیگر خوش بودند . روزی بیکا بهرام دختر ایرانی را با خود بآنجا برد تا ازین جوانان حاضر یکی را بعنوان شوهر برای خود انتخاب کند . پیروزه پس از نگاهی بهمه رستم جی پتل پهلوان داستان و بزرگ پارسیان را برای شوهری خود برگزید . رستم جی چون دید نزدیک است طوقی بگردنش افکنده شود پریشان و شرمنده گردید برخاست و راه منزل پیش گرفت . هرچند بیکا بهرام حامی و پشتیبان دختر به پیروزه اصرار نمود جوان دیگری را برگزیند ، دختر انکار نمود روز دیگر باز او را بآنجا برد تا شاید شوهر دیگر انتخاب نماید . آنروز رستم جی در آنجا حاضر نبود بنا براین پیروزه پوست کنده باو گفت که با شخص دیروزی ازدواج خواهد کرد و بدیگران اعتنا ندارد . لذا بزرگان پارسی بمنزل رستم جی رفته پس از چند روز الحاح و اصرار او را بآن ازدواج راضی مینمایند . تگفته نمائند رستم جی در آن موقع ۷۵ مرحله از مراحل زندگی خویش را طی نموده بود و باوجود دو ازدواج فرزندی از او زن سابق خود نداشت مردم باو فهمانیدند که چون خود دختر ایرانی بازدها با او اصرار دارد ، انکار او بیمورد است شاید خواست خداوندیست که فرزندى برای او از این دختر قدم بجهان گذارد . هر چند پیروزه در آن هنگام چهارده ساله بود بواسطه قامت بلند و رسائی که داشت بیست ساله بنظر میرسید همینطور رستم جی نیز باوجود کبرسن ، سالم و تندرست و قامتی زیبا داشت و سیمايش سال او را بیش از ۴۵ نشان نمیداد .

چنانکه گفتیم رستم جی رئیس پارسیان بمبئی و مرجع امور ساکنین آن شهر بود بالاخره از اصرار دوستان بازدها با پیروزه دختر جوان هر چند که از خانواده و اصالت او آگاهی نداشت تن در داد ، ولی در طمی زندگانی خانوادگی بنجابت و خون پاکش پی برد که چگونه در رضایت خاطر

او میکوشد و خانه را محل عیش و سورا میسازد . رستم جی از این ازدواج خوشبخت و خوشحال بود و همواره اهورامزدا را سپاسگزار که چنین فرشته خالصی را از ایران برایش ارمان فرستاده است . رستم جی برخلاف زنهای اولیه خویش از پیروزه پدر چهار پسر گردید آنهم فرزندان که برنام نیک پدر افزودند و برای جماعت خویش و مردم شهر بانجام امور خیر موفق شدند . اسامی آنها بترتیب از اینقرار است .

(۱) کاسجی در سال ۱۱۱۴ یزدگردی (۱۷۴۴ م) متولد و در ۵۵ -

سالگی در ۶ اوت ۱۷۹۹ میلادی درگذشت .

(۲) داراجی در سال ۱۱۲۳ یزدگردی (۱۷۵۴ م) متولد و در سال

۱۸۰۴ میلادی جهان را بدرود گفت .

(۳) کیخسرو در سال ۱۱۲۵ یزدگردی (۱۷۵۶ م) متولد و در سال

۱۱۶۳ یزدگردی (۱۷۹۲ م) وفات یافت .

(۴) تهمولجی در سال ۱۱۲۶ یزدگردی (۱۷۵۷ م) متولد و در سال

۱۸۲۸ میلادی بسرای دیگر شتافت .

رستم جی پتل چون بسن ۹۵ رسید یعنی در سال ۱۷۶۲ م دو فرزند

بزرگ خویش را داماد نمود .

اسناد در دستاز مقامات مربوطه شرکت حاکی است بر اینکه چنین

مجلس با شکوه سور را کسی بیاد ندارد . رستم جی از فرط خوشحالی و برای اینکه همه پارسیان هند در این شادی وی شرکت داشته باشند بسته های شیرینی

و حلوا بین زرتشتیان ساکن دهات و قصبات گجرات مانند سجان ، پروچ ،

کمبایت ، بلسر ، بانسده ، نوساری ، سورت ، واریا و ، واودواده و دهات

و توابع آن بخش نمود .

رستم جی یکسال پس از این عروسی در ۹۶ سالگی در روز آسمان ایزد

و شهریورماه شاهنشاهی ۱۱۳۲ یزدگردی برابر ۱۲ آوریل ۱۷۶۳ بجهان باقی

شتافت .

پیروزه بانو در طی مدت ۴۵ سال پس از درگذشت شوهر درنگاهداری

فرزندان و نبیرگان خویش و تربیت آنها بخوی و اخلاق و روش ایرانی رنج

فراوان برد و در ۸۰ سالگی در روز خیرایزد و شهریورماه قدیم ۱۱۷۷ یزد -

گردی برابر ۱۵ فوریه ۱۸۰۸ درگذشت .

کاسجی فرزند مهتر رستم جی و پیروزه بانو در سال ۱۷۶۳ میلادی

پس از فوت بم منصب کلانتری بمبئی و پست دادرسی بجای پدر منصوب گردید .

نخستین ازدواج پارسی با زرتشتی ایرانی ۲۳۳

چون انگلیسها در سال ۱۷۷۴ میلادی قصبات تهانه ، کلیان ، بندره و دهات تابعه آن را از دولت مراغه تصرف نمودند ، بخشداری و مستوفی - گری متصرفات جدید را نیز حواله کاوسی نمودند و او با توافق برادران خویش در انجام آن همه امور مهم ابراز فعالیت نمود .

بعلاوه تهیه آذوقه کلیه کشتیهائیکه به بندر بمبئی لنگر میانداخت کنترات و اداره آنها به تهمولجی برادر کهنتر خود ، که در انگلیسی سرآمد بود واگذار کرد . بقول مولف " بمبئی بهار " کاوسی جوان رشید و خوش سیما بود و علت آن پوشش ایرانی او بود که مادرش بواسطه عشق بایران و ایرانیت برخلاف پارسیان که با البسه هندیان ملبس بودند ، فرزندان خود را لباس ایرانی میپوشانید تا بایران و ایرانیان علاقه داشته باشند و برآستی فکرش درست و بجا بود .

بعدها فرزندان او بزرشتیان ایرانی که به بمبئی پناه میبردند کمک شایانی مینمودند و بواسطه محبتهای آنها شالوده مهاجرت زرتشتیان ایرانی به هندوستان از آن زمان ریخته شد .

کاوسی چون در طفولیت لباس ایرانی خو گرفته بود در بزرگی نیز از خود دور نمیکرد و همیشه و همه جا آنها میپوشید و در این لباس جلال و ابهت مخصوص داشت .

چون کاوسی بخشدار تهانه ، کلیان و بندره شد ، شماره بسیاری از پارسیان را در آن قصبات مسکن داد .

و در سال ۱۷۸۰ میلادی برای آنها دخمه ، در مهر و نساخانه بساخته کاوسی در بمبئی نیز آثار خیر از خود بیادگار گذاشته است کسه اینک بنام او معروفست و یکی از آنها تالابی است که اخیراً " شهرداری بمبئی بعلت تنگی فضا پر ساخت و اینک محله تالاب کاوسی پتل نام دارد .

آغاز مهاجرت

زرتشتیان ایران به هندوستان

" چون مسلمانان خواستند دختر نه ساله کیکسرو ایزدیار را بر بایند ، شبانه نور دیده خویش را برداشته مخفیانه به هندوستان رهسپار گردید و شالوده مهاجرت زرتشتیان را به بمبئی بریخت . دختران او با خانواده محترم پاریسی ازدواج نمودند و در نجات برادران دینی خویش در ایران کوشش کردند . ستمکاریهای " خان بزرگ " فرماندار مطلق العنان یزد نسبت بزرتشتیان و محرومیت های اجتماعی آنان و قحطی و خشکسالی یزد و خشک شدن آب اهرستان ممد این مهاجرت گردید . چون مسلمانان بمحله زرتشتیان حمله و میت زرتشتی را برای دفن تقاضا مینمایند ، بانوی دلیر ماهستی خدابنده در جلو آنها استقامت بخرج داده با فصاحت خویش آتش خشم آنها را خاموش و دست خالی برمیگرداند . ملاخسرو و بهرام بن رستم پس از ورود به هندوستان در دستگاه امارت نشین حیدرآباد دکن صاحب جاه و مقام گردیدند . ملا بهرام جمشید بین اهالی شیراز براستگویی مشهور و اردشیر آخوند هم معروف بود . "

در پیش گفتیم سیاوخش بن دینیار کرمانی در نتیجه فشار مسلمانان در حدود سال ۱۱۰۹ یزدگردی (۱۱۵۴ هـ - ۱۷۴۰ م) با زن و پسران خویش با جبار دین اسلام پذیرفت و دختران خود را برای حفظ دین بهی ، دو سال بعدتر به هندوستان اعزام داشت . فشار نامبرده علی رغم تصریح قرآن در آیه لا اکره فی الدین یعنی تبلیغ بجبر روانیست ، بانواع و اقسام ادامه داشت و آنانکه بینوا و بیچاره بودند و راه بجائی نداشتند قربانی اینگونه ستمکاریها میگشتند و ناگزیر از دین پاک نیاگان خویش چشم میپوشیدند اما کسانیکه میتوانند چارهئی بیندیشند برای حفظ دین بهی و نجات خود بوسایل گوناگون متوسل میشدند .

بنا بقول صاحب بمبئی بهار ، بهدین ایزدیار و بهدین آذرباد نامی دو نفر از زرتشتیان کرمان در حدود سال ۱۱۳۴ یزدگردی یعنی ۲۵ سال بعد از واقعه سیاوخش بن دینیار برای نگاهداری دین و ناموس و جان خود با کلیه خانواده خویش مخفیانه و با تغییر لباس از کرمان رخت بر بسته و چون راه بجائی نداشتند بسوی یزد مهاجرت نمودند و در آن شهر رحل اقامت

افکندند .

ایران در آن زمان پس از قتل نادرشاه دوران هرج و مرج خویش را می پیمود و محمد تقیخان بافقی معروف بخان بزرگ فرماندار مطلق العنان یزد بود ، کسیکه نسبت بزرتشتیان ستم روا میداشت ، چنانکه در روز پسر برفی هنگامیکه در سردر ارگ خویش نشسته بود دید یک نفر زرتشتی بدبخت در میدان قلعه بر روی یک پای ایستاده و پای دیگرش را در زیر دامن قبا گرم نگاه میداشت ، فرمان داد پای آن مرغ یکپار را ببرید . دژ خیلم بی رحم فوراً " پای آن بدبخت را قطع و از زندگی محروم ساخت . شمه‌ئی از تعدیات این فرماندار یزدی را در شماره ۱۲ سال اول هجرت شرح داده ایم . پناهندگان از این مهاجرت طرفی برنبستند و پس از مرور زمان باز با جبار مهاجرت اختیار نمودند . اما این مهاجرت که گویا خواست خداوندی بود ، بنفع زرتشتیان ایران تمام شد و راه نجات و روزنه امیدی برای آنها باز کرد و گرنه پس از پایان یافتن یک قرن دیگر نشانی از ما باقی نمی ماند .

سه سال پس از ورود ایزدیار و آذرباد ، ملاکاوس دستور دانشمند پارسی با نامه‌ئی از طرف پارسیان متضمن پرسشهای دینی ، از سورت و راه بندرعباس وارد یزد گردید . نه سال در یزد و اصفهان و شیراز بمانند و زرتشتیان را از طریق و چگونگی مسافرت بهند آگاه ساخت و با پسرش ملافیروز پس از ورود به بمبئی در دلجوئی از زرتشتیان ایرانی ابراز مساعی مینمود . کیخسرو پسر ایزدیار چندی پس از ورود به یزد با گلنار دختر آذرباد مزاجت نمود . رشته یگانگی مهاجرین از این وصلت استوارتر گردید . کیخسرو و گلنار صاحب چندین فرزند شدند . بزرگترین دختر آنها شیرین بانو بود که در یزد بعقد ازدواج بهدین رستم فرامرز درآمد . ولی گلستان بانو دختر دومی چون در حسن و جمال بیمانند بود مورد نظر و طمع دشمنان دین واقع شد و نقشه ربودن او را که در آن وقت فقط نه سال داشت طرح و چون نزدیک بعملی شدن رسید پدر از واقعه آگاه گشت . شبانه نور دیده خویش را برداشته مخفیانه بسوی بمبئی رهسپار شد و پس از تحمل مشقات و سختیهای بیشمار در طی طریق و عبور از دریا بوسیله زورق بادی بالاخره در سال ۱۱۶۴ یزدگردی (۱۷۹۵ م) وارد آن شهر گردید . آن سال سالی بود که لطفعلیخان زند بواسطه خیانت دوستان خود کشته شد و اهالی کرمان بواسطه وفاداری با و قربانی ستمکاری های آغا محمدخان خواجه گشتند . اما

لطف‌یزدانی شامل حال زرتشتیان شد و بواسطه نفوذ ملاگشتا سبب منجم کرمانی در شخص شاه طرف توجه سلطان جبار قرار گرفتند و آن داستانی است خارج از حوصله این مقاله و در آینده هنگام فرصت از آن صحبت خواهیم داشت .

در آن دوره پای زرتشتیان در شهر بمبئی باز نشده بود . سوای پیروزه بانو که در پیش از او صحبت داشتیم و در آن موقع ۶۷ سال داشت و پیرزنی بود خانه نشین و از یارودیار و بستگان خود بیخبر، ایرانی دیگر در آن شهر وجود نداشت مهاجرین زرتشتی در این شهر بیگانه ، بی مأمن و مسکن بودند . کیخسرو ایزدیار با کودک نه ساله خویش گلستان بانو پس از آنکه در ساحل بمبئی پیاده شد در نزدیکی محله رستم جی پتل حیران و سرگردان بایستاد نه راه بجائی بلد بود و نه کسی را میشناخت و نه زبان میدانست که از عابرین چاره جوئی کند بیاد دیار و ییار و فرزندان عزیز افتاد که بواسطه ظلم دشمنان از آنها جدا گشته و بشهر غربت روی آورده است و اینک غریب و بیگس و آواره و پریشان در گوشه خیابان باید بایستد . بض راه گلویش را گرفته و بدرگاه خدا نالان بود که ناگاه گشایشی بکارش رسید . یکنفر پارسی دیندار موسوم به ایدلجی پور داراجی لشکری اورا بدید و بدانست مسافر است ، نزدیک رفت و از حالش جويا شد اورا با دخترش در منزل خویش پناه داد و چون فرزند نداشت گلستان بانو را بعنوان فرزندی بپذیرفت . کیخسرو ایزدیار چون دید میزبان گرمی نوردیده اش را بمثل فرزند خود دوست میدارد ، اورا بوی سپرد و خود دوباره بایران برگشت تا دختران دیگر خود نازبانو و خورشید بانو و پیروزه بانو را بمأمن آزادی برساند . لذا در سه سفر پی در پی دیگر بهند ، هر دفعه باتفاق عده‌ئی از زرتشتیان که بواسطه خشکسالی و محرومیت های اجتماعی و فشار های مذهبی در مضیقه بودند یکی از دختران خویش را به بمبئی کوچ داد .

دختران کیخسرو ایزدیار بواسطه توجهات آقای ایدلجی لشکری حامی و پدر خوانده گلستان بانو با فامیل محترم پارسیان ازدواج نمودند . چنانکه عروسی گلستان بانو با فرامجی بیکا جی پاندی و نواز بانو با هرمزجی ایدلجی کاما و خورشید بانو با نامدار جاوید نرسی آبادی و پیروزه بانو با پشوتن جی مهر بانجی مهر هومجی واقع گردید . گلستان بانو دختر دومی کیخسرو ایزدیار ، حق بسیار بزرگی بگردن زرتشتیان ایران دارد . تشکیل انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران معروف بانجمن اکابر صاحبان

پارسی و سازمان بنگاههای خیریه آنها در ایران واعزام مانکجی صاحب برای سرپرستی زرتشتیان و مساعی آنها در رفع مالیات جزیه بواسطه نفوذ او بود . راجع بداستان وی و فعالیت های فرزندان او در آینده سخن خواهیم راند .

دههائی که امروزه در اطراف شهر یزد دیده میشود در آن دوره وجود نداشت . قنوات نوابی و دولت آباد و تره خانی حفر نشده بود . قاسم آباد ، زین آباد ، مبارکه ، خلیل آباد ، حسن آباد مشیر ، مهدی آباد مزرعه اردشیر و غیره وجود نداشت . خیرآباد ، اهرستان ، خرماشاه ، سردوراه و کوچه بیک بوسیله آبا اهرستان مشروب میگشت . کلیه آبادی اطراف یزد در قرن هشتم هجری بواسطه این آب بود احمد بن حسین بن علی الکاتب مولف تاریخ جدید یزد که کتاب خویش را در سال ۸۶۲ هجری تالیف نموده در تعریف این آب مینویسد : " آبا اهرستان چندین موضع قسمت میکنند و قریب پانصد مصنعه در شهر و بیرون از این آب مملو میگردد و بیشتر باغات معمور بر کنار این آب واقعست و قریب هزار کوچه از شارع اهرستان برمیخیزد و همه بر باغ و خانه و بساتین و مساکن مردم میباشند و این آب بشهر میرود و بدارالشفاء حاجبی میگردد و از آنجا بدر مدرسه وردان روزمیرود و بدارالفتح و بدر مسجد میگردد و تمام شهر سیر میکند و الیوم دوازده آسیا در اهرستان بر این آب دایر است آسیاء عزالدین و غیره ، و قریب هزار کوچه و بیشتر از این آب بهره مییابند و دو رویه درخت بید و توت و سجد بر لب آب باغها بود و هنوز بعضی هست چون محله ماء ترک و دشتوک و یخدان و نوع آباد و مسعودیه و سردوراه و کوچه بیک و چهار منار و در مدرسه عبدالقادریه و مصلی عتیق و گوشه حظیره و سرچم و غیره مردم از این آب فایده مییابند . "

بارها اهرستان باین آباد که معموری شهر بسته بآن بود بواسطه خشکسالی و یا سیلاب خراب و بایر و مردمانش پراکنده و در بدر شده اند . یکی از این وقایع در سال ۸۵۸ هجری رویداد مولف تاریخ نامبرده در این مورد میگوید " چون سال ثمان و خمسین و ثمانمائ (۸۵۸) در آمد در یزد قحط واقع شد و باران نیامد و چشمه ها خشک شد و وباء واقع گشت . اغنیاء فقیر شدند و مساکن اسیر و جوانان پیر گشتند و پیران در گذشتند . اطفال خرد و عورات بر سر راهها برگذرها بر همدگر افتاده بودند . گلستان خارستان و مسجدها بیمارستان گشت . قرص گندمین چون قرص آفتا بدر ابردیماهی

محبوب ماند و هر که نان نداشت جان بر میافشاند و هر روز صدودویست میمردند و بیشتر بکفن نمی رسیدند در سال ستین و شانزدهم (۸۶۰) بارندگی بر اطراف روی نمود و چون بارندگی یوما " فیوما " میشد هر هفته رودی عظیم در رودخانه جاری میگشت تا چهارشنبه بیست و سوم فروردینماه سنه مذکور در پسین گاه سیل روی بشهر آورد. اکثر کاریزها و رستاق از سیل مملو شد و از صحرا بمحلات و باغستان ورود کرد، عمارات شهر و محلات خارج شهر را خراب کرد گویا روز قیامت و شب رستاخیز بود . کس بکس نمیپرداخت از پسین گاه سه شنبه تا چاشتگاه چهارشنبه این سیل جاری بود . . . و بدلیل عقل تا صد سال مثل این خرابی تعمیر نخواهد یافت و آثار او ظاهر خواهد ماند و تمام نباتات و اشجار قدیم و جدید که آب سیل بدور سیده گفندی که شعله آتش بر او زده شده است چندان خشک شد که اثر نم در او نماند . "

در حدود سال ۱۱۴۰ یزدگردی باز آب اهرستان بعلت خشکسالی بتسه میکشد . باغات و کشتزارهای خرمشاه و اهرستان و کوچه بیک تماما " خشک و مردم آنجا مستاصل و پریشان روزگار و دربدر میگردند . شاعر دهاتی وقت " جمشید خسرو داراب " از این پیش آمد و عدم اعتبار آب اهرستان و بدبختی مردم در قصیده " آب اهرستان ندارد اعتبار " نوحه سرائی کرده و از مسافرت اجباری و مهاجرت دستجمعی زرتشتیان برای تحصیل روزی و کسب معیشت بطرف هندوستان و دسته‌ئی بسوی اصفهان اشاره مینماید . فرزندان خسرو گشتاسب غایب با عفتها ن کوچ مینمایند و اسفندیار اردشیر و شاهویربن سرخابول و خواهران رستم ایران خرمشاهی و جماعتی دیگر چون نامدار جاوید نرسی آبادی و مرزبان ظهران بکسنویه‌ئی و ایران گشتاسب حسینی (جدنگارنده) و برادر مهترش کیخسرو بسمت هندوستان رهسپار و در بمبئی رحل اقامت میافکنند و بعضی ها در آنجا داماد میشوند . نامدار جاوید نرسی آبادی چنانکه گفتیم با دختر کیخسرو ایزدیار ازدواج نمود و ایران پور گشتاسب حسینی مروارید دخت ایران خرمشاهی را بعقد ازدواج خود در آورد . شاهویربن سرخابول برادر ملابهرام بن سرخابول خرمشاهی میباشد که از منجمین بسیار معروفه زرتشتی بود و پیشگوئیهای او کلیه مقرون بحقیقت بوده است . ملا فیروز شاعر و دستور دانشمند پارسی در مواردی چند از استادی او صحبت داشته است . ملا بهرام در حدود سنه ۱۷۷۰ میلادی (۱۱۴۰ یزدگردی) نزد ملا کاوس ستاره شناسی یاد گرفته است .

دارا بپور مهربان معروف با دارا بمهر یکی از شخصیت‌های برجسته زرتشتی یزد و در خرمشاه منزل داشت. شاعر دهاتی جمشید خسرو دارا بدر یکی از غزل‌های خویش از او اسم برده میگوید:

عرض اخلاص مرا برگوش آقا ییم رسان
آن هنرمند جوان دارا بابابن مهربان
کای جوان هوشمند بی نظیر پر خرد
بنده رادادی خجالت در میان مردمان
آن هنرها نیکه باشد جمله در بازوی تو
یک بیک کرده کرامت آن خداوند جهان
در حدود سال ۱۱۵۰ یزدگردی مصیبت عظیمی بر او و روی آورد. ماه پرویز دختر زیبا و جوانش در بامداد روز عروسی جوانمرگ شد. دارا باز فشار اندوه نامبرده دیری نپائید و جهان را بگذاشت. چندی بعد زن و پسر جوانش نیز بواسطه ناتوانی از پرداخت جزیه و تحمل تعدیات ماموریان دولت، اسلام آوردند. اما هر چند ظاهراً "بلباس مسلمانی آراسته بودند باطنا" آئین بهی را پیروی میکردند. پس از مراجعت کیخسرو ایزدیار از بمبئی پسر دارا بمهر و مادرش چون از ظاهر مسلمانی خویش بتنگ آمده بودند مخفیانه به هندوستان رهسپار گردیدند. مادر بورود به بمبئی چشم از گیتی پوشید. پسر نیز پس از چندی علی و ناتوان گردید. بعد از مدتی با نامی نو بایران و خرمشاه مراجعت نمود و در منزل یکی از خویشان اقامت اختیار کرد، لیکن بواسطه کسالت طولانی خویش چندی پس از ورود در گذشت. چون بلباس زرتشتی ملبس بود و مسلمانان از هویت او بیخبر بودند، مردم ده بنا بوضعیت خودش میت را بآئین مزدیسنی بدخمه سپردند. یکی از مفسدین بمسلمانان خبر رسانید و بآنها گوشزد نمود که مرحومی را که هنگام غروب بدخمه سپرده‌اند پسردارای بمهر جدیدالاسلام است. غوغا و همه‌مه از این خبر بین مسلمانان تولید و بمحله زرتشتیان حمله و تقاضای استرداد میت را مینمایند. بزرگ زرتشتیان خرمشاه در آن موقع بانوئی بود با کمال و فصیح و حاضر جواب و برخلاف جنس خویش قوی و پهلوان موسوم بمه ستی خدا بنده. چون تغیر و خشم مسلمانها را بدید خود را بین آنها انداخته کدخدایشان را بخود خوانده میگوید که مسلمان بقانون اسلام باید مختون باشد بیائید برویم و میت را در دخمه ملاحظه نمائیم اگر مختون باشد ضبط کرده دفن نمائید و هر مقدار غرامتی را که بخواهید از ما وصول کنید

والا در آرامش ما زرتشتیان بیچاره بیجهت خلل وارد نیاورید. خشم مسلمانها از این پیشنهاد معقول فرو می نشیند ولی چون شب بود قرار بر این میدهند که علی الصباح کدخدای مسلمان با تفاق او بدخمه رفته میترا را ملاحظه نمایند. بانوی دلیر نامبرده پس از گذشتن نیمی از شبیکه و تنها بر اسب سوار و بشتا ببطرف بدخمه رهسپار و در دل شب در آن محل مخوف داخل گشته آلت تناسل مرحوم را با کارد از کالبد جدا کرده پائین سرازه پرت مینماید و دوباره بسرعتی هرچه تمامتر بمنزل مراجعت و پس از شست و شو به بندگی میپردازد که کدخدای مسلمان در خانه اش را میزند. بدون معطلی با کدخدا براه میافتد. چون در دخمه را باز و داخل میشوند، کالبد میت را بی آلت تناسل می بینند. کدخدای مسلمان حیران و در اقدامات خود با شکست مواجه میشود و پس از مباحثات زیاد بالاخره قول ماه ستی را بزرتشتی بودن مرحوم می پذیرد.

در روزگار کریمخان زند، ملا بهرام جمشید مهربان خرمشاهی در شیراز حجره داشت و بخرید و فروش کالا میپرداخت. بواسطه راستی و درستسی خود بین اهالی شهر و عشایر مشهور بود. غالباً چادر نشینان و ایلات فارس و اطراف او را معتمد خود قرار داده و با او سروکار داشتند و حتی نقدینه و در آمد فروش خویش را بدون اخذ سند به پیشوی امانت میگذاشتند. ملا بهرام نه تنها طرف و شوق ایشان بود بلکه علمای عظام شهر نیز او را امین و قولش را بردیگران ترجیح میدادند. میگویند سالی رؤیت هلال عید در آخر ماه صیام بسیار ضعیف بود و بغیر از دو نفر همگی از مشاهده محروم ماندند. بینندگان که یکیشان عالم علوم مذهبی بود، رؤیت هلال را بمجتهد بزرگ شهر اعلام داشتند، اما مورد قبول نیفتاد. شاهد دیگر اظهار داشت ملا بهرام نیز بر رؤیت هلال موفق گردیده است. مجتهد او را احضار نمود و جویای رؤیت هلال گشت. چون ملا بهرام دیدن ماه نورا تصدیق نمود. مجتهد بپذیرفت. شخص عالم از رجحان قول یکنفر غیر مسلم کافر بر قول مسلم و عالم مسلم اعتراض نمود. مجتهد در جواب گفت که در چند سال قبل یکروز ملا بهرام با دیک سر بسته و مهور بمنزل او رفته اظهار میدارد که این دیک امانت فلان لر میباشد که از سه سال قبل مراجعت ننموده است پس از تحقیق معلوم شده که هنگام عزیمت بدیار خویش در طی طریق در گذشته است. لذا خواهش میشود محتویات آنرا که نمیدانم چیست بوارث یا وراثت او مسترد دارید. اینجانب

در جلو ملا بهرام دیگ را گشودم و دیدم پراست از مسکوکات طلا و نقره اگر این امانت نزدیکی از مسلمانان بنام امروزه میبود بجرئت میگویم که مسترد نمیداشتند. اما ملا بهرام با وجودیکه دیگران از موضوع بی اطلاع بودند بدست من سپرد تا بمالکش ردنمایم. ملا ردشیر معروف به آخوند یکی دیگر از زرتشتیانی است که در شیراز بدادوستد مشغول و طرف توجه مردم آن دیار بوده و در زلزله شیراز بزیر آوار رفت و درگذشته پسرش ملا خسرو بعد از مرگ پدر ما ترکش را پول نقد کرده تقریباً در حدود سال ۱۸۰۰ میلادی (۱۱۷۰ یزدگردی) عازم هندوستان شد و در دستگاه آمات نشین نظام حیدرآباد دکن به پست مهمی گماشته شد. ملا خسرو چون در انجام وظایف محوله ابراز مساعی مینمود طرف توجه مقامات مربوطه واقع گردید. اما از زندگانی خویش بری نچید و در عنفوان شبا بدر شهر چادرگات از توابع حیدرآباد درگذشت.

بهرام بن رستم ایران خرمشاهی (جد مادری نگارنده) در طفلی یتیم گردید و در هشت سالگی با قافله هند به بمبئی عزیمت نمود و در آن دیار در پناه عمه خود بتحصیل علم و هنر پرداخت. پس از کسب کمال بحیدرآباد دکن رفت. بواسطه فصاحت و رشادت و قامت زیبا در دربار نظام، طرف توجه درباریان و شاه واقع گردید. شهریار رستم بهمرد کوچه بیگی شاعر دهاتی که در هشتاد سال قبل بسن کهولت رسیده بود در این مورد میگوید:

تو گفتی بود رستم پهلوان
بر آورد در دم چو تیراز هدف
هزار آفرین جهان آفرین
خرامان و پویان چنان چون تذرو
دل خرم و شاد چون پهلوان
رشیدی او دید و هر سو شنید
همیرفت چون شید تابنده پیش
نگه کرد نواب عالی مقام
بدل هر زمان نام یزدان بخواند
بفرمود با آن سرانجمن
مواجب دهید از زر بارگاه

گوی بود مانند سرو روان
سخن بودش هر یک چو در صد ف
هر آنکس که دیدش بگفت آفرین
ستادن چو طوبی و رفتن چو سرو
سوی حیدرآباد رفت آن جوان
چو نواب آنجا مراورا بدید
طلب کرد او را بر تخت خویش
درودی بشه داد و کردش سلام
ورا دید بالا و حیرت بماند
از او کرد پرسش ز سرتا به بن
که این نوجوان در بر تخت ما

بهرام بن رستم چنانکه از بیات فوق دیده میشود بعنوان یکی از درباریان وندیما ن سلطان حیدرآباد پذیرفته میشود بعدها نواب شیفته راستی و درستی و شیوه نیکوی او گردیده وی را به پست مهم ریاست مباشرت املاک خاصه منصوب میگردد اند . بهرام در زمان حیات خویش زرتشتیان ایرانی دیگر را نیز در اقامت در امارت نشین حیدرآباد مشوق گردیده است از آن جمله نوشیروان نرسی آبادی در شاه آباد کن بزراعت و کاسبی مشغول شد . نوشیروان آبادان شریف آبادی در شولاپور بشرا بفروشی پرداخت و تیزاندا از محلتی به پیلهوری و زراعت مشغول شد . بهرام بن رستم درسی سالگی در بمبئی بدرود زندگی گفت وزن جوان بنام خرمن و یک دخترش ساله بنام آنبهر (مادرنگارنده) از خود باقی گذاشت .

خداداد شهریاری جمشید خرمشاهی پسر عموی میرزا خدا مراد بهرام کی فرمیبا شد آنکه کارنامه اش را در فصل زرتشتیان و انقلاب مشروطیت آورده ایم ، خداداد در خردسال بیسن ۷ یا ۸ با اتفاق پدر از شیراز به بمبئی رهسپار میشود . در روزگاری که رانندگان لوکوموتیف فقط راه آهن را همه انگلیسها و اندکی هم پیاریسیان بودند ، خداداد یکی از بهترین رانندگان لوکوموتیف فقط راه آهن هند بود که بتنازگی از بمبئی بداخله هندیبندیا دگشته بود . عموی خداداد ملا بهرام جمشید معروف به لاجی یعنی هل بود که تجارت عمده هل منوط با وجود ملا بهرام زرتشتی مشهور بر استگونی مقیم شیراز است که جلوتر از او سخن رانده ایم .

بخش دیگر از

تاریخچه مبسوط و کامل زرتشتیان ایران

" سردبیر محترم هوخت . مقاله زیر در نیمه آخردسا میر ۱۹۵۰ برای اطلاعات ما ها نه فرستاده شد تا با درج آن ، مقالات تاریخچه زرتشتیان را در تحت عنوان فوق تکمیل نمایند چون تا کنون در صفحات آن نامه شریفه مندرج نگردید خواهشمند است برای اطلاع برادران زرتشتی در صفحات هوخت منتشر فرمائید که شیوه سپاسگزاری است . "

۳۲ مقاله "تاریخچه کامل و مبسوط زرتشتیان" را بطبع جای خوشحالی است که اخیرا "اطلاعات ماهانه در شماره

رسانیده و آقای ایرج افشار نویسندهٔ محترم مقاله با وجود عدم وسائل در روشن کردن بخشی از تاریخ، خوب از عهده برآمده و کار را برای دیگران آغاز نموده‌اند. اینک موقعی است که هر یک از مطلعین بفراخور اطلاعات خویش در تکمیل تاریخچه نامبرده مساعدی ابراز دارند.

بسیاری از زرتشتیان در دوره استبداد صغیر در راه آزادی و مشروطیت و کمک بمجاهدین و آزادیخواهان با اقدامات مجدانه مشغول بوده و چند نفر نیز مانند ارباب برشید مهر و ارباب پرویز شاهجهان و ارباب کیخسرو رستم کرمانی بویژه ارباب فریدون خسرو اهرستانی جان خود را در این راه قربان ساخته‌اند. تجارتخانه جمشیدیان و تجارتخانه جهانیان و تجارتخانه ارباب کیخسرو کرمانی که برای دولت کار بانک را انجام میدادند در مواقع لزوم از معاونتهای مادی و وارد کردن مهمات برای آزادیخواهان خودداری نمینمودند. بسیاری از جوانان غیور زرتشتی مانند ارباب مهربان جمشید پارسائی، هنگامیکه سربازان محمد علی میرزا پیشروان آزادی را تعقیب نموده و در خیابانها و پسکوچهها گوش بزنگ بودند، بمب و اسلحه را برای آزادیخواهان میبردند و همینطور ارباب رستم شاهجهان که چون شیر درنده بین زرتشتیان ابراز فعالیت مینمودند.

اما جای افسوس است هرچند که قانون اساسی بکلیه اتباع کشور

حق مساوات اعطا نمود ، متأسفانه اصل ۵۸ متمم قانون اساسی با تعیین امتیاز بین اتباع ، مساوات اعطا شده را بطور غیر مستقیم لغو و جامعه زرتشتی ، فرزندان اصیل کشور را که صاحب خون پاک نیاگان باستانی خویش میباشند از اشغال مشاغل حساس کشور محروم نمود . ما امیدواریم روشن - فکران گروه اکثریت در رفع این نقص مهم در قانون اساسی کشور دموکرات ، کشوری که امضاکننده منشور اقیانوس اطلس میباشد فعالیت ابراز خواهند داشت .

چنانکه آقای افشار اشعار داشته‌اند زرتشتیان ایران در زنده نگاهداشتن تاریخ ، فلسفه و فرهنگ مذهب خود رنجهای بیکران کشیده‌اند . اما متأسفانه ستمهای بی پایانی که از دوره سلطنت صفویان ببعد سربار مصائب آنها گردید ، بویژه قتل و غارت آنها در کرمان هنگام غائله افغان و کشتار عام ساکنین گبرآباد اصفهان بفتوای علما و فرمان شاه سلطان حسین ، میراث گرانبهائی را که با قربانیهای فراوان چون جان گرامی خویش حفظ نموده بودند در آخر دوره کریمخان زند از دست دادند . چون خواستاهورا مزدا بود که سخنان و خشور کهنسال ، فراموش نگردد ، زرتشتیان ایران را در سده دهم هجری برانگیخت تا فرهنگ اوستا و پهلوی را بیارسیان هندوستان که بواسطه آوارگی و اقامت طولانی در دیار غربت فراموش کرده بودند تعلیم دهند .

میراث گرانبهائی که نیاکان باستانی بدین طریق بدست آنها سپرده شد و آنها نیز بنوبه خود در فروزان نگاهداشتن آتش محبت ایران جانفشانیها و مساعی ابراز داشتند و باز میراث نامبرده را چنانکه خواهیم دید در سال ۱۸۸۴ میلادی در شخص شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام رئیس به زرتشتیان ایران برگرداندند .

اوضاع زرتشتیان ایران پس از خاتمه سلسله زندیه از بد ، بتتر گشت و بجز عده انگشت شماری باسواد در بین آنها پیدا نمیشد . مالیات جزیه عموم را مستاصل و پریشان روزگار ساخته بود . چنانکه در حدود سال ۱۲۶۵ هجری قمری شصت نفر از زرتشتیان قریه ترکاباد یزد که مرکز مهم دستوران و موبدان زرتشتی بود چون از پرداختن دو ریال پول جزیه عاجز بودند و مامورین نیز با ضرب چوب و چماق و مشت و لگد و شتم و لعن مطالبه مینمودند طاقت نیاورده با خانواده خویش اسلام آوردند . اینحال ادامه داشت تا سال ۱۲۷۳ هجری رسید و فرزانه محترم مانکجی صاحب پور لیمجی‌ها تریا

از هندوستان بزیارت میهن نائل گشت اوضاع اسفانگیز بهدینان را مشاهده نمود و در بهبودی حالات و تعلیم و تربیت آنها و رفع جزیه همت گماشت . ملا بهرام رستم خسرو آبادان نرسی آبادی و استاد جوانمرد شیرمرد نوذر خلفخانعلی و ملا افلاطون اسکندر گشتاسب کرمانی و میرزا اسفندیار افسری اله آبادی سرآمد شاگردان او بودند که به ترتیب در تهران و یزد و کرمان در خدمات اجتماعی و تعلیم و تربیت زرتشتیان محل خویش فعالیت ابراز نمودند .

روانشاد استاد کیومرس وفادار خرمشاهی که مصدر خدمات مهم فرهنگ زرتشتیان یزد گردید ، زبردست استاد جوانمرد تربیت یافته . دبستانهایی که در اوایل سده چهاردهم هجری در دهات زرتشتی نشین یزد بر پا گشت و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی محول گردید اثر مساعی و زحمات خستگی ناپذیر او و دهش زرتشتیان بینوای ایرانی است که از فرط فشار برادران مسلم بهندوستان مهاجرت و در آنجا دارای سوسامانی شدند . استاد کیومرس در سخنرانی بیمانند خود ، آنگاه که مظفرالدینشاه هنگام اعطای مشروطیت بارعام داد ، ارباب جمشید بهمن رب ارباب کیخسرو رستم کرمانی ، ارباب کیخسرو شاهرخ و استاد کیومرس از زرتشتیان بحضور سلطانی مشرف گشتند . در خاتمه سخنرانیهای مفصل علما و سران و مدیران جراید ، استاد کیومرس با فصاحت و بلاغت خدادادی خویش توجه شاهنشاه و علما و اعیان و اشراف کشور را بحفظ حقوق گروه اقلیت زرتشتی متوجه ساخت ، چنانکه شاه با بیان درربار خویش فرمودند " البته البته البته زرتشتیان هم وکیل خواهند داشت و آن وکیل هم شما خواهید بود " استاد کیومرس در پاسخ عرض نمود که ارباب جمشید ، بزرگ جامعه زرتشتی است و وکالت حق اوست و در همان مجلس او را بسمت نمایندگی زرتشتیان شناختند . بدین طریق ارباب جمشید دریک گردش اولیه مجلس وکیل زرتشتیان بود و چون بعلت کبرسن خود را از آن شغل مهم بکنار کشید بمصاحبه سران قوم وکالت زرتشتیان در مجلس باربا بکیخسرو شاهرخ که در تجارتخانه ارباب جمشید سمت دبیری را داشت محول گردید .

ارباب کیخسرو شاهرخ شخصیت برجسته زرتشتی است و تا طول حیات ریاست مباشرت مجلس را در دست داشت . بتصدیق دوست و دشمن درطی زندگانی خویش خدمات مهمه نسبت بمجلس و میهن انجام داده است .

یکی از فرزندان زرتشتی که در احیای فرهنگ مزدیسنا در ایران

قدم بزرگ برداشت ماستر خدا بخش پور بهرام رئیس نرسی آبادی است و تا آخرین لحظه حیات محور فرهنگ زرتشتیان بود. نامبرده در زبانهای مختلفه انگلیسی، گجراتی، پارسی، اوستا، پهلوی، زندو پازند استاد والسنهء سانسکریت، عربی، فرانسه و آلمانی را نیز بطور کامل میدانست. این دانشمند وارسته که تا هنگام شهادت از علایق دنیوی دست شسته بود، در خدمات اجتماعی و فرهنگی زرتشتیان ابراز مساعی مینمود.

تاسیس انجمن زرتشتیان ناصری یزد که در سال ۱۸۹۲ میلادی بدست آقای کیخسروجی خانما جب دومین نماینده پارسیان هند شالوده ریازی گشت از اثر فکر و همت او بود و تا سال ۱۲۸۷ یزدگردی (۱۹۱۷ میلادی) هنگامی که با تیر تعصب بدمنشان شهید شد، سمت دبیری و مشاور مذهبی آن انجمن را داشت.

در طی مدت سی و سه سال در تعلیم اوستا و پهلوی و مسائل مذهبی بموبدان و بهدینان صرفهت نمود و هزاران پرسشهای دینی و آئینی را که از اطراف بانجمن یا بخودش میرسید پاسخهای متین داد، حتی علماء و بزرگان و رجال کشور نیز از پرسشهای وابسته بفرهنگ مزدیسنا خودداری ننموده اند. هنگامیکه میرزا محمد حسینخان ذکاء الملک راجع بحقیقت زبان دساتیر از انجمن زرتشتیان ناصری یزد سؤال نمود استاد ماستر خدا بخش آنرا پاسخ متین داد و زبانش را جعلی خواند، وی نخستین کسی است که چنین حقیقتی را در ایران بیان نمود. استادان اوستا و پهلوی هندوستان بویژه هیربد تهمورث انگلساریا و استاد بهرام گور که با استاد ماستر رابطه و مکاتبات داشته اند علوم مقام فرهنگی او را تصدیق نموده اند. دانشمند نامبرده در تالیف و تدوین کتب آئینی مزدیسنا ابراز فعالیت نموده است و چون استادی بود وارسته و نه جویای نام و شهرت، کتب خویش را پس از اتمام تالیف بدون هیچ انتظاری برای انتشار بسه دیگران واگذار میکرد:

تالیفات او:

۱ - بندهشن را در سال ۱۸۷۸ میلادی از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و بموبد مهرگان موبد سیاوخش سپرد تا در طبع و نشر اقدام نماید ولی متاسفانه اینک که ۷۲ سال از تالیفش میگذرد هنوز از گوشه خانه موبد مهرگان قدم بیرون ننهاده و چون پرده نشینان از انظار مخفی است.

۲- گواه زناشوئی زرتشتیان که همه پند و اندرز دینی و بزبان اوستا و پهلوی بود . بتصویب دستوران کیش بهی آنرا در سال ۱۸۸۶ میلادی به زبان دری و معمول بین مردم ترجمه نمود و اینک هنگام عقد ازدواج بین موبدان زرتشتی مرسوم میباشد .

۳- گلدسته چمن آئین زرتشت بتوسط برادرش میرزا مهربان در بمبئی طبع و منتشر گردید کتاب مذکور بوزیران و علمای معروف و سران کشور و مدیران جراید و حتی بسلطان وقت مظفرالدین شاه اهدا شده است .

۴- رساله برخلاف قربانی در سال ۱۲۶۵ یزدگردی تالیف و منتشر گردید و بین زرتشتیان تا شیری بسزا بخشید و صدی هفتاد از قربانیهای کهنه هنگام جشن مهرگان بعمل میآمد کاسته گردید .

۵- آئین نامه ارث و میراث و زناشوئی در سال ۱۲۸۰ یزدگردی بتصویب دستور نامدار پور دستور شهریار و سران جماعت بر طبق مقررات مذهبی و آئین نامه معمول بین پارسیان هند تنظیم کرد .

۶- گاتها در سال ۱۲۸۵ یزدگردی سخنان مقدس و خورش کهنسال را از اوستا بیپارسی ترجمه و برای طبع و انتشار بخدمت ارباب کیخسرو شاه رخ که نماینده جماعت بود به تهران فرستاد ولی طبع آن بعللی بتاخیر افتاد تا آنکه استاد شهید گشت و چنانکه ارباب بدر سؤال و مطالبه وراثت آن روانشاد راجع بنامه مقدس مزبور اظهار داشتند و در روزنامه هفتگی فروهر مورد بحث قرار گرفت در منزل او مفقود گردیده بود .

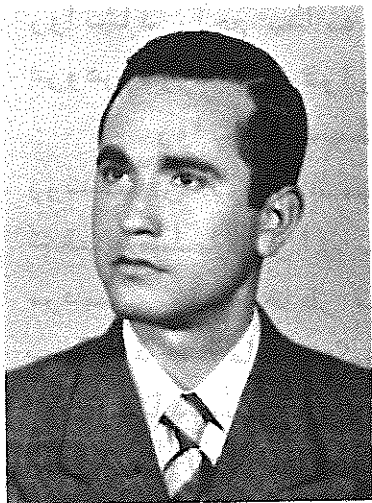
روانشاد دینشاه جی جی باهای ایرانی سلیسیتر رئیس سابق انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی دانشمندی است که جدش بواسطه ستم و فشار و بالاخره تعقیب مسلمانان از یزد فرار و به بمبئی پناه میبرد و چنان از ایران و مردمش رنجیده خاطر بود که هرگز اسم ایران را برابر فرزندان خویش بزبان نمیآورد . اما برعکس نوه اش دینشاه ، جویای ایران و خواها ن ترقی میهن دور افتاده بود . در بهبودی اوضاع اجتماعی مردم بویژه زرتشتیان ایران و تاسیس بنگاه های فرهنگی در آنجا و پخش فرهنگ مزدیسنا ، رل بسیار مهمی بازی نموده است . دولت ایران محض قدردانی از خدمات ایران پرستانه اش او را با تفاق فیلسوف هند ، سر را بیندرا نات تا گور بایران دعوت و بنشان درجه یک علمی سرافراز فرمود و در مدت اقامت در میهن مهمان شاهنشاهی بود . آقای دینشاه کتب و رسالات ادبی بسیاری را بانگلیسی و گجراتی و فارسی تالیف نموده است یکی از تالیفاتش بنام سرودهای رحمانی زرتشت شهرت

بسزائی حاصل نمود و بچندین السنه مختلفه اروپائی ترجمه گردید و نگارنده نیز آنرا به فارسی ترجمه و بنا متعلیمات زرتشت در سال ۱۳۱۱ شمسی منتشر ساختم. برای آنکه هم میهنانش به مقام اخلاقی و تعلیمات پیغمبر ایران باستان پی بزند، استا دیوردا و دراه به بمبئی دعوت و بکار ترجمه کتب مذهبی زرتشتیان گماشت و در حدود مدت ده سال یا بیشتر مخارج اقامت استا در آنچه در هند و چه در اروپا متحمل و در تهیه همه گونه وسایل مادی برای ایشان ابراز مساعی نمود تا با فکر راحت در گزارش او ستا فعالیت ابراز دارد. براستی میتوان گفت موفقیت استا دیوردا و در سرکار فرهنگ مزدینا از کمکهای مادی و مهربانی و دلجوئی و تشویق آقای دینشاه ایرانی بوده است.

دستور خدا یا ریور دستور شهریا ربرادر که تر دستور بزرگ یزد بود در کودکی به بمبئی شتافت و در استا و پهلوی و انگلیسی و گجراتی استا گردید چندی پیش از شهادت استاد ماستر خدا بخش به یزد و اردو تا مدتی در دبستان دینیاری آموزشگاه موبدان به تدریس استا و انگلیسی پرداخت و سپس به هندوستان مراجعت و در آنجا جهان را بدرود گفت. دستور خدا یا رکارنا ماهار د شیر با بکان را از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و کتاب خوبی نمای دین زرتشتی را برای اطلاع بهدینان از اصول آئین خویش در سال ۱۸۹۸ میلادی تالیف و منتشر نمود.

استادان زرتشتی در دانشگاه

دکتر شاپور نریمان زاده - فرزند بهمن متولد ۱۳۱۰ خ تحصیلات دبستانی و متوسطه



را در یزد در دبستان خدا دادی خرما هوما رکارو ایرانشهر طی کرد و سال ۱۳۲۸ بدریافت دیپلم نایل و بتهران عزیمت نمود در ضمن تدریس در آموزشگاههای زرتشتی در دانشگاه تهران ب تحصیل ادامه و در رشته های زبان و ادبیات انگلیسی از دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی فارغ التحصیل شد. در ضمن کار ب تحصیل ادامه و بدریافت فوق لیسانس در رشته های علوم اجتماعی و زبان شناسی نایل گردید و تحصیل در دانشکده حقوق را نیمه تمام گذاشت. بهند مسافرت و در دانشگاه بمبئی در زمینه زبان و فرهنگ ایران زمین با مرپژوهش و تدریس مشغول شد و در سال ۱۳۴۹ خ در دانشگاه مذکور با خذ درجه دکتری Ph.D. در ایران شناسی

موفق گردید. سپس کار مطالعه و پژوهش را در دانشگاه دهلی آغاز نمود و در بخش سنسکریت و دوره دکتری علوم اجتماعی با ادامه تحصیل مشغول و با تلاش فراوان آنرا به پایان رسانیده بسال ۱۳۵۳ بایران مراجعت و در فرهنگستان بعنوان پژوهشگر بکار پژوهش پرداخته و سپس در دانشگاهها با مر تدریس

مشغول گردید و نیز مدت کوتاهی در دانا نشگا هلندن در بخش زبانهای کهن هندوایرانی نیز مطالعه و تحقیق نموده است. دکتر نریمان زاده چندین مقاله تحقیقی پیرامون فرهنگ و زبانهای هندوایران و تمدن و فرهنگ اوستائی بزبانهای پارسی و انگلیسی در چند مجله داخلی و خارجی از او درج گردیده است.

استادان زرتشتی که مشخصات آنها بما نرسید بذكرنا مشان اکتفا میشود:-
 دکتر فرهنگ مهر فرزند مهربان رئیس سابق دانا نشگا ه شیراز - دکتر فرها دآبادانی
 فرزند سام استاد دانا نشگا ه اصفهان - دکتر خدا رحم رئیس بهرامی استاد دانا نشگا ه تهران
 - دکتر بوذرجمهر مهر فرزند مهربان استاد دانا نشگا ه تهران - دکتر اردشیر خدا دادیان
 استاد دانا نشگا ه ملی - برزومدارائی فرزند بهرام استاد دانا نشگا ه آریا مهر - دکتر
 خدا داد مستغنی فرزند فریدون استاد دانا نشگا ه شیراز - دکتر سهراب سعادت استاد
 دانا نشگا ه شیراز - مهندس سیروس نوشیروانی .

زرتشتیان و جها نشا ه

دستور نوشیروان پوردستور مرزبان از دانشمندان معروف کرمان زمین و موبدان موبد و یوژدا شرگران دیار بود. در اوستا و پهلوی استا دوشعر هم میگفت بسی از داستان مذهبی و مراسم و تشریفات دینی را از وندیداد و اوستا و پهلوی بفارسی ترجمه و منظوم ساخته مزدک نامه، قصه سلطان محمود، کرامات موبدان، داستان جمشید و حقیقت در باب مرگ، داستان نوشیروان عادل و مرزبان گارسانی در اهمیت گهنبار. داستان اردای ویراف و قصه پادشاه هرات از جمله منظومات اوستا داستان اخیر از یک واقعه تاریخی زرتشتیان سخن میراند و ما بر سر آن صحبت میداریم.

چون سخنان منظوم بهتر از سخنان منشور در برابر زوال روزگار ایستادگی مینماید بنا بر این زرتشتیان پیشین غالب داستان خود را هر چند اشعارشان سست و بیما یه میبود بقالب نظم در آورده اند اشعار دستور نوشیروان نیز از همان رقم ولی چون دارای جنبه تاریخی است از اهمیت آن نمیکاهد.

دستور نوشیروان در ستاره شناسی نیز بهره وافیه داشته و در رمل و زیج و اسطرلاب استاد و پیشگوئیهای او مقرون بحقیقت بوده است. چنانکه در شرح احوالش آمده.

مرا و را بسی علم و تدبیر بود	بسی را زدیرینه را میگشود
ز را زد خلق آگساره بود	همه را ز پیشش خدا مینمود
برمل و بز یجش همه سال و ماه	چه کردی توانگر بکارش نگاه
یکی مرد صادق بد و خوب دان	همه راست بد گفته اش بر نشان

دستور نوشیروان در سال ۹۵۲ یزدگردی برابر ۹۹۱ هجری (۱۵۸۳ م) با تفاق بزرگان زرنشتی کرمانزمین عازم یزد و زیارت زیارتگاههای آن دیار میگردد .

بین آنها و بین زرتشتیان یزد یگانگی کامل حکمفرما بود ، موبدان و بزرگان یزد هم بهمراهی آنها بزیارت زیارتگاهها میشتابند . رسیدیم در یزد با اتفاق نبد آن زمان در میانمان نفاق همه جمله دستور یزد آنزمان شده جمع آن جایگه همچنان دستور خسرو پور دستور ماونداد که امضایش در نامه بهندوستان مورخه بهمن روز و خردادماه قدیم ۹۲۸ یزدگردی جزو اسامی موبدان شرفآباز آمده است در ضمن صحبت واقعه ای نقل مینماید که در حدود بیش از صد سال قبل بزرتشتیان یزد رویداده بود ، دستور نوشیروان داستان مذکور را بنظم نگاشته و جزو نامه های دینی برای پارسیان هند فرستاده و امروز جزو روایات برای ما محفوظ مانده است .

دستور نوشیروان در اواخر قرن دهم و نیمه قرن یازدهم هجری میزیست . نامه هایی که پس از سنه ۱۰۳۶ هجری از کرمان بهندوستان رسیده چون دارای امضای او نیست و با امضای پسرش رستم رسیده است بظن قوی بایستی جهان را بدرود گفته باشد .

اینک داستان نامبرده را با وقایع تاریخی زمان تطبیق مینمائیم :

سال ۸۲۶ یزدگردی بود (۸۶۲ هجری ۱۴۵۷ م) حاجی قنبر جهانشاهی از اواخر سال ۸۶۰ هجری از جانب جهانشاه بن قرایوسف سومین سلطان قراقوینلو در یزد فرمانروائی میکرد ، فرمانداری بود دادگر و سلیم النفس و در ترفیه احوال رعایا و عمران و آبادانی شهر کوششها مینمود ، مردم یزد بواسطه خشکسالی سالهای قبل و سیل و طوفان سنه ۸۶۰ هجری که غالب آبادیهارا ویران و قنوات را کور نموده بود در پریشان حالی میزیستند . در چنین موقع زرتشتیان یزد بواسطه یکی از ناکسان که اسمش مجهول مانده و همواره بر دینی و آئینی تازه راه میپیمود در عذاب و زحمت بودند این ناکس بد جنس هر روز بوسایلی گوناگون در تباهی زرتشتیان و دین بهی فعالیت بخرچ میداد . بنا بقول دستور نوشیروان :

یکی مرد دستور خسرو بنام	ماونداد بدبایش ای نیکنام
چنین گفت از بهر ما داستان	چو برگفت یکسر شنودیسم زان
که در دور پیشین یکی پادشاه	هراتش بدی منزل ای نیکخواه

همی راز من بشنو و ییاد وار
 که بددر میانشان یکی ناکسی
 بداومرد بدفعل و هم زشتخوی
 پریشان شدندی از آن بد گمان
 روانش بماناد اندر سقر
 که نومید بادا ز پال صراط

جهان‌نشا بد نام آن شهریار
 به یزد اندرون بود بهدین بسی
 بهر روز بردین دیگر بسد اوی
 همه هیربد کدخدا آن زمان
 ببین تا چه بد ساخت آن بدگهر
 برفت آن زمان سوی شهر هرات

یزد از سال ۸۵۸ هجری جزو قلمرو سلطنت میرزا مظفرالدین جهان‌نشا
 ترکمانی در آمد و تبریز پایتخت آن پادشاه بود و هرات دارالسلطنه
 شاهرخ میرزا و گورگانیان . پس از فوت شاهرخ میرزا در سال ۸۵۰ هجری درری
 بین امرای چغتای و نبیرگان امیر تیمور گورگانی اختلاف افتاد و بر سر
 تملک هرات پیکارها شد و بارها دست بدست بگردید ، تا آنکه در سال ۸۶۱
 هجری بدست میرزا سلطان ابراهیم مفتوح شد و او پدر خویش علاء الدوله
 را بر تخت سلطنت گورگانیان بنشانید بنا بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری
 در اوایل سال ۸۶۲ هجری جهان‌نشا بسوی خراسان حمله و سپاه میرزا سلطان
 ابراهیم را در نزدیکی استرآباد در هم شکست و یکسره بسمت هرات راند .
 علاء الدوله چون تا بمقاومت با ارتش جهان‌نشا را نداشت فرار را بر قرار
 اختیار نمود و هرات بی تکلف در تحت تملک میرزا مظفرالدین جهان‌نشا
 در آمد ، این واقعه در ماه شعبان همان سال اتفاق افتاد . اما در اوایل
 سال ۸۶۳ هجری سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن
 امیر تیمور که پس از قتل عبدالله فرمانفرمای ماورالنهر در سال ۸۵۵ ه
 پادشاه آن دیار گردیده بود با لشگری جرار به عزم پیکار با جهان‌نشا
 متوجه هرات گردید جهان‌نشا از هرکات فرزند خویش در آذربایجان و مرکز
 سلطنت دل‌نگران بود و میلی به پیکار نداشت ، لذا با سلطان ابوسعید
 از در آشتی در آمد و هرات و خراسان را باو واگذار نمود و سایر بخش
 های ایران را از آن خود ساخت و در صفر ۸۶۳ هجری عازم تبریز گشت .

بنا بر آنچه گذشت میرزا مظفرالدین جهان‌نشا ششماه هرات را متصرف
 و بر تخت سلطنت آن جلوس نمود بنا بر این واقعه زرتشتیان در اواخر سال
 ۸۶۲ هجری روی نمود .

آن ناکس زرتشتی که از او سخن داشتیم اندکی پیش از سال ۸۶۱ هجری
 بسمت هرات پایتخت گورگانیان متوجه و در آن شهر رحل اقامت میافکند .
 آنگاه که پادشاهی هرات بجهان‌نشا مسلم گشت روزی بخدمت آن شاه شرف‌حضور

یافته برخلاف زرتشتیان یزد و دین بهی داد سخن داد و سلطان را برعلیه بهدینان برانگیخت فرمان قتل همگی یا اسلام آوردن آنها را از شاهنشاه تقاضا نمود و درخواست کرد ماموریت این امر هم بوی بسپارد و زرتشتیان را در تحت اختیار او بگذارد .

<p>باخر بشد او بسر پادشاه بشو آگه از گفت او سربسر به یزداندرایشان همه ناپسند که آن دین نماند بگیتی درون مگر رحمت آرد بتو دادگر که آن قوم را من کنم زار و خوار</p>	<p>دو سه سال بد اندر آن جایگاه بکرد عرض بر شاه آن بدگه بگفتش که هستند بی دین چند تبه ساز این دینشان را کنون مسلمان بکن این گروه سربسر بده حکم بر من توای شه ریاریار</p>
---	---

حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد در محمود آباد اقامت داشت محمود آباد را امروز مرزآباد میگویند و در یک فرسخی شهر واقعست . در روزگاران سابق بسیار آباد و نشیمنگاه بزرگان بوده . چون قلعه و عمارات فرمانداری شهر بنا بقول احمد بن حسن بن علی الکاتب " تمام روی بخرابی آورده بود و بواسطه محاصره ها و حکام متعدد کسی ضبط عمارت نکرده بود " لهذا فرماندار وقت حاجی قنبر جهانشاهی بتعمیر آنها و ساختمان بناهای جدید اقدام نمود . باین علت بیشتر اوقات را در محمودآباد بسر میبرد . چون گوش جهانشاه از تلقینات ناکس زرتشتی مسموم گردید . دبیر خود را بخواند و بفرماندار ساکن محمودآباد حکم نمود . تمامی زرتشتیان را چنانکه خواهش ناکس نامبرده میباشد مسلمان کند و یا بقتل آرد و حکم را با مشورت حامل فرمان یعنی آن ناکس بمورد اجرا بگذارد و اگر زرتشتیان اسلام بیاورند او را بر آنها سردار نماید .

نوشتش چنان حکم زان کاروبار
درون یزدانایشان که و مه که هست
توای حاکم یزد بشنو سخن
بدین مرد بسیارشان همچون
ز حکم چنین نگذری اندر این

دبیری طلب کرد آن شهریار
که بر محمود آباد حاکم نوشت
تمامی بکش یا مسلمان بکن
مسلمان چو کردی توزیشان کنون
که سردار ایشان بود او برایین

آن ناپاک بدجنس با قلبی مملو از سرور و شادی از موفقیت خویش در آزار و اذیت همکیشان با فرمان شاهنشاهی بیخبر وارد یزد شد و یکسره بمحمود آباد و خدمت فرماندار شتافت و فرمان را ارائه داد و باج‌رای فوری آن مبالغه نمود. حاجی قنبر جهانشاهی چنانکه گفتیم مردی سلیم‌النفس و دادگر بود. از وصول چنان حکم و آزار بخشی از رعایا خشنودی نداشت ولی در عین حال سرپیچی از فرمان امیر مظفرالدین جهان‌نشا را که آنزمان با وجع عظمت خویش رسیده بود بزه نابخشودنی می‌شمرد، بویژه هنگامیکه حامل فرمان مامور نظارت در اجرای آن بود. لذا خواهی نخواهی کلیتاً به‌دینان را از خرد و بزرگ و دستور و کدخدا بحضور خود طلبید. زرتشتیان از که و مه بادل‌ی پراز درد و رخساری زرد بخدمت فرماندار رسیدند، چون آن ناپاک لعین را در برابر خویش دیدند با انتظار مصیبتی عظیم ترس برآنانسان غلبه نمود. پس از اطلاع از فرمان شاهنشاهی دایر بر اسلام آوردن ویاجان سپردن همه متفق‌القول گشتند که "ما پیرو دین به ایم و خداوند یکتا، خالق کیهان و خورشید و آسمان و ماه و ستارگان را می‌پرستیم، لزومی بدین‌نو و آئین تازه نداریم. هیچیک از ما مسلمان نشویم ولو فرزندانمان را برابر دیدگانمان بقتل برسانند. مادر دین خود استواریم و از آئین و مذهب دیگران روگردان. عزت دنیای فانی و زندگانی چندروزه را بادین‌مزدیسی که فرستاده اهورا و آورده اشو زرتشت است سودا نخواهیم کرد."

بین زرتشتیان وقت عارفی بود روشندل و صاحب فروخه یزدانی و نامش به‌دین جمشید - چون اتفاق جماعت را بدید دلش از فرط سرور و شادی بتپید. به بزرگان گفت "از فرماندار چهل روز مهلت بستانید تا مهربات روم و از شاه‌نشا دادخواهی نمایم."

یکی مرد به‌دین جمشید نام	بدیشان چنین گفت آن نیک‌نام
چهل روز مهلت بستانید از او	روم تا هرات و شوم دادجو
خداخواست تا دین بماند بجای	چو آن داور راست شد رهنما

خواست اهورا مزدا بود که دین کهن راستی در برابر دروغ و زوال پایدار بماند. فرماندار هدایای بزرگان جماعت را بپذیرفت و علی‌رغم مخالفت‌های شدید ناکس لعین بعرض حال آنها ترتیب‌اثر داد و چهل روز مهلت عطا نمود تا در اطراف قضیه فکر نموده باسلام روی آورند و بیجهت خود را بکشتن ندهند.

به‌دین جمشید پس از احراز این نخستین موفقیت برای تکمیل آن بانو^{کل}

باهورامزدا یکه و تنها از راه میان برو بیراهه عازم دارالسلطنه هرات گردید . بعد از ورود بمقصد دوسه روز دور از غوغای جهانیان باعثکاف و پرستشاهورامزدا پرداخت و برای پیشرفت منظور و نجات جماعت بدرگاه او التجا برد و تضرع نمود پس از خروج از انزوا ، برای غسل بی اختیار بچشمه رسید که جلو ارک حرم شاهنشاهی جاری بود . جمشید چون محل را خالی از اغیار دید مهبای غسل گردید . از قضا دختر شاهنشاه بالای بام ناظر او بود . جوانی دید زیبا ، چون ماه تمام روشن و پرتو انوار رحمانی از سروپای وجودش تابان بود . از یک نظر واله و شیفته او گردید . خود را از بام بیائین رسانید . دامن دایه مهربان را بگرفت و ماجرای عشق را با او در میان نهاده التماس نمود او را باندرون دعوت نماید . دایه بتمنای او تن درداد . بیرون رفت بجمشید نگریست و بصدق مقال شاهدخت پی برد . در کار خویش حیران ماند . صدای اندرونی او را بتحصیل رضای دختر برانگیخت . قدم پیش نهاد و از جمشید احوال پرسی نموده او را بدرون ارک دعوت نمود و بخدمت دختر برد

هم از عشق او دخت شد بیقرار	فرود آمد از بام بی اختیار
بدایه چنین گفت آندخت شاه	زمن بشنوی مادر نیکخواه
یکی مردمن دیده ام این زمان	زدیدار او من شدم ناتوان
تن پاک او همچو کافور هست	تن او سراسر پراز نور هست
بروتو بیارش بدینجا کنون	که مردی ندیدم دگر همچنون

دیدار جمشید از نزدیک قلبشاهدخت را با مهرشلبریز ساخت . احوالش پرسید از نسب و دیارش جويا و نام و نشانش پرسیان گردید .

بپرسید حالش پس آندخت شاه	که رازت بکن آشکارا چوماه
چه مردی و شهری مقامت کجاست	دروغی مگو و بگو جمله راست

جمشید پس از ستایشاهورامزدا و درود برجان پادشاه بازبانگی گویا و موثر از دین راستی سخن بمیان آورده گفت مائیم پیروان راستی و گریزان از دروغ و کاستی سپس احوال پریشان زرتشتیان یزد و بدکاری های ناکس لعین و فرمان شاهنشاهی دایر بر قتل همگی همدینان و درخواست مهلت چهل روزه از فرماندار و عزیمت خود بهرات بهر دادخواهی از بارگاه جهان مطاع امیر مظفر الدین جهانشاه بسمع شاهدخت برسانید ، دختر که سراپای

وجودش از آتش عشق او میسوخت چون از خطر جان بهدینان و ما موریت مقدسش آگاه گردید، با خود پیمان بست که او را در آن اندوه، یار و مددکار بوده در پیشرفت منظورش با جان خود بازی کند لذا :

بگفتش مخور غم توای نامدار که کارترا ساخت پروردگار
برو تو بفردا بیا بامداد که گردی همی باز خندان و شاد

جمشید از خدمت شاهدخت مرخص و در گوشه، آنزوا بپرستش اهورا مزدا پرداخته برای نجات بهدینان استغاثه مینمود.

از آنطرف شاهدخت با دلی پردرد بمهد علیا مادر خویش پناه برد از هاله نورانی و چهره پر فروغ جمشید و آئین زرتشتی و غمازی ناکسس و فرمان شاهنشاهی و بدبختی بهدینان شرحی موثر و حکایتی غم انگیز بگفت و تمنا نمود بحضور شاهنشاهی از او سخن بمیان آورده و عفو عموم زرتشتیان را از درگاه جهانشاهی درخواست بنماید و او بهدینان را سپاسگزار خود سازد.

ملکه زمان محض رعایت خاطر فرزند دل‌بند خویش قضایای یزد و ورود جمشید پرشیدرا برای دادخواهی همان شب بعرض جهان‌نشا رسانید و استدعای عفو زرتشتیان نمود شاه‌نشا از طرز بیان مهد علیا و روشن روانی بهدین جمشید متأثر و از نابکاری ناکس و صدور فرمان خویش متأسف گردید.

چون بامداد برآمد و بارگاه شاهنشاهی بحضور جهان‌نشا مزین گشت بهدین جمشید با هاله فروغ یزدانی و چهره نورمند و دلی روشن و مستظهر بلطف و کرم یزدانی در دربار جهان‌نشا قدم نهاد، پس از مدح و ستایشش بازبانی دلپذیر از ستم و نابکاری ناکس لعین دادخواهی و فرمان عفو عموم زرتشتیان را از بارگاه ظل‌اللهی درخواست نمود جهان‌نشا از دیدن جمشید و گفتار موثرش هاچ و واج ماند او را بخود خواند و در ردیف نامداران بنشانند و در چهره درخشان او خیره شد سپس از داستان او و بهدینان و اوضاع یزد جویا گردید

چون جمشید سخنان خویش باختر رساند شاه‌نشا محض تسلی خاطر خویش و اطمینان بر حقیقت داستان شاهدخت فرمود در وسط بارگاه جامه را از خود کنده عریان گردد جمشید بفرمان شاه‌نشا لخت گردید.

تابش پرتو انوار یزدانی و فروغ راستی از سراپای وجودش دیدگان

شاه و درباریان را خیره ساخت شاه در اندیشه فرورفت و بنا درستی ناکس لعین یقین حاصل نمود و با خود گفت آنکس را که یزدان با خلعت انوار خویش بپاراید دینش دین خداپرستی و مذهبش مذهب ملهم الهی است و دست درازی بر آنان باعث قهر و غضب خداوندی است .

کسی را که یزدان چنین نورداد ابر او نشاید ستم کرد یاد

لذا دبیری طلب فرمود و فرمان سابق خویش را لغو و عموم زرتشتیان را شامل عفو خویش فرمود و به فرماندار امر کرد ناکس لعین را بدست جمشید بسپارد تا بسزای نابکاریش برساند و فرمان را با مهر خویش مزین و بدست جمشید داد و او را خلعتی فاخر بخشیده مرخص فرمود .
جمشید پس از ستایش اهورامزدا بر جان و دولت شاهنشاه درود و آفرین فرستاده از دربار خارج و با سرعت هرچه تمام و دلی شاد و خندان روزسی و نهم وارد یزد گردید . عموم زرتشتیان از ورود او و مژده موفقیت مسرور و مقدمش را گرامی داشتند . حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد فرمان شاهنشاه را از جان و دل بوسیده زرتشتیان را آزاد و ناکس نابکار را حواله جمشید نمود . بزرگان جماعت آن مردود منفور را دست و پا بسته دو شا بپر سرور و پیش ریخته و عسل بر بدنش مالیدند و بردرختی بستند تا مور و زنبور از او تغذیه نمایند بدین طریق آن ناکس لعین با زجر عظیم بسزای بدکاری خویش رسید و جان بمالک دوزخ تسلیم نمود . و بهدینان از شر او آسوده و ایمن گردیدند .

همان مور و زنبور کندش بتن	بمرد و بشد تا بر اهرمن
بیگماه بگذاشتش همچنان	که دیدند او را همه مردمان
ببرده بهمراه آن کورده خویش	هر آنچه عمل بودش آمد به پیش

ملا گشتا سب کرمانی

" هنگامیکه آغا محمدخان خواجه ، سلطان خونریز قاجار مردم کرمان را بگناه همراهی با لطفعلی خان زند در آتش قهر و غضب خویش بسوزانید و کرمان آباد

را بشهر کوران و بیغوله رنجوران مبدل ساخت
گروه زرتشتیان که در طی ادوار گذشته مورد ظلم
و ستم و کینه فراوان گروه اکثریت بودند بواسطه
شخصیت برجسته و نفوذ یک فرد زرتشتی در شخص شاه
از آتش ظلم سپاهیان مظفر و دژخیمان پادشاه در
امان ماندند . "

ملا گشتاسب بن بهمن کرمانی دانشمند و ستاره شناس زرتشتی است در
استخراج تقویم و هئیت و ریاضی دستی بسزا داشت . رمل نیکو میدانست و در
سلوک و عرفان گام میزد .

هنگامیکه آغا محمد خان قاجار برخلاف لطفعلی خان زند علم طغیان
برافراشت و او را در شهر کرمان محاصره نمود ، در اوایل محاصره کسی را
گمان نبود که آغا محمد خان بتواند شهر را فتح نماید .

روزی لطفعلی خان ، ملا گشتاسب را خواسته امر نمود ارتفاع گرفته
بقاعده نجومی به بیند که آغا محمد خان شهر کرمان را فتح مینماید یا خیر
ملا گشتاسب با سطرلاب را برابر آفتاب برده طالع وقت را معین و بعد از ملاحظه
دقیق گفت روز جمعه ۱۵ ربیع الثانی آغا محمد خان شهر را فتح خواهد نمود .
لطفعلی خان از این سخن رنجیده فرمان داد گشتاسب را حبس نمایند و گفت
اگر روز موعود حصار گشوده نشود او را بقتل رسانند .

گشتاسب محبوب بود تا روز موعود که شهر فتح شد . تاریخ گیتی گشا
در ذیل آقا محمد رضای شیرازی روز جمعه ۲۹ ماه ربیع الاول سال ۱۲۰۹ هـ را
تاریخ فتح کرمان میدانند که بواسطه خیانت نجفقلی خان خراسانی ساکن
کرمان و معتمد لطفعلی خان زند صورت گرفت .

بدین طریق که چون طرفاطمینان بود حفظ باروی ارک که از یک سمت
بخارج شهر اتصال داشت و با و محول بود ، او نیز با آغا محمد خان همداستان
شده دروازه را بر آنها بگشود و کار بر لطفعلی خان زند و لینعمت خویش تنگ
و او را فراری ساخت .

خبر پیشگوئی ملا گشتاسب و زندانی بودنش در سپاه دشمن به پیچید .
آغا محمد خان را شاد و مسرور و یاران و اطرافیان را قویدل ساخت . همینکه
حصار کرمان بشکست و شهر مسخر شد ، ملا گشتاسب بفوریت از زندان نجات
یافت و طرف محبت و توجه مخصوص آغا محمد خان قرار گرفت . با وجودیکه
زرتشتی بود و اهل اسلام او را مردود میدانستند ، شاهنشاه وی را بسیار
گرامی میداشت و ارادت خاصی نسبت باو پیدا کرد و خلعتی فاخر بخشید و
مستمری و وظیفه امیرانه برایش مقرر ساخت و در مسافرتها و پیکارها

اورا در رکاب خود میبرد و همواره مورد بذل و بخششهای شاهانه قرار میداد. چنانکه بسیاری از اسیران همینکه خود را از دوستان و آشنایان ملاگشتاسب قلم میدادند فوراً "آزاد و باعطای خلعت و نوازش پادشاهی و اجازه مراجعت بزادبوم خویش مفتخر میگشتند .

ظلم و ستمی که این سلطان سفاک و خونخوار خود خواه و سرسلسله قاجاریه بمرم کرمان و نواحی رواداشت در صفحات تاریخ ثبت وورد زیبان مردم می باشد و نیازی بذکر نیست . در آن گیرودار که شهر کرمان بشهر کوران تبدیل گردید گروه زرتشتیان بواسطه ارتباط دینی با ملاگشتاسب که طرف توجه شاه بود ، برخلاف زعم دکتر مدی و سایر دانشمندان پارسی که از نفوذ و شخصیت ملاگشتاسب بیخبرند درامان ماندند و آسیب ندیدند . گویا خواست اهورامزدا بود که شماره اندک زرتشتیان از سرزمین کرمان محو و نابود نگردد .

ملاگشتاسب تا اوایل شاهنشاهی فتحعلیشاه قاجار در کرمان میزیست و بخدمت خلق و بیچارگان قیام داشت . بواسطه عزت و احترامی که در دربار داشت محسود مسلمانان و همگان بود . همینکه دارفانی را وداع گفت دشمنان فرصت یافته خانه و زندگانی و کلیه متروکات وی را از کتب جفروزی — ج و اسطراب و غیره که با هزاران زحمت تهیه کرده بود بباد غارت دادند و فرزندان را بیچاره و مستاصل ساختند . حتی فرمان مستمری نامبرده در آن گیرودار مفقود شد و بالنتیجه وظیفه مقرره مقطوع و بازماندگانش پریشان روزگار گشتند . هرچند اسکندر پسر مهتر از مقامات مربوطه کرمان دادخواست نمود کسی بدادش نرسید و بواسطه پریشان روزگاری نتوانست خود را بیایتخت رسانیده عرضحال نماید و بوضع ناگوار خانواده سروصورتی بخشد . فرزندان و نوادگان ملاگشتاسب چنانکه در زیر خواهیم دید مانند پدر و بامس خود در نجوم و اسطراب دستی بسزا داشته و مورد لطف و نوازش بزرگان وقت بوده اند .

ملا اسکندر در تحت سرپرستی پدر در نجوم و ریاضیات بهره وافعی حاصل کرد . پس از فوت پدر باستخراج تقویم و سالنامه پرداخت بواسطه مهارت در رمل و جفر مرجع بزرگان و حکام و سران کرمان بود . زندگانی درویشانه و محقر اختیار کرد . با صوفیان و دراویش معاشر بود . استانداران کرمان در دوره زمامداری خویش وظیفه جزئی برایش مقرر میساختند و از او دلجوئی مینمودند . ملا اسکندر در سال ۱۲۷۳ هجری جهان را بدرود گفت .

ملا بهروز پور ملا اسکندر زیر دست پدر در ریاضی و نجوم و زیچ استاد شد . پس از فوت پدر تقویم استخراج میکرد در خدمت بمردم و بیچارگان کوششها مینمود . طرف توجه بزرگان کرمان و متنفذین و محرمان کجی صاحب پور لیمجی ها تریا بود . مرحوم غلامحسین خان سپهدار چون بحکمرانی کرمان منصوب گشت و از استعداد و قابلیت وی مستحضر شد ، مستمرا معهود پدر روانشادش را در حق او مقرر ساخت . ملا بهروز بنا بخواهش مرحوم مانکجی صاحب رساله ۶ در کبیسه زرتشتی در سال او دثیل ترکی ۱۲۳۵ یزدگردی برابر ۲۹ دیماه جمشیدی سنه ۷۸۷ جلالی تالیف نمود . رساله نامبرده در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بنشانی Hpms 295 محفوظ است . ملا بهروز در سال ۱۲۹۵ هجری جهان را بدرود گفت .

ملا فلاتون پور ملا اسکندر فرزانه کرمان زمین در چهار سالگی از نعمت مهر پدری محروم و یتیم گردید . هنگامیکه مانکجی صاحب در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۵ م) وارد کرمان گردید او را با اتفاق جوانان زرتشتی دیگر با خود به تهران برد و در تعلیم و تربیتش همت گماشت . فرزانه افلاطون دوره تحصیل خود را در اندک زمانی تمام و در اواخر سال ۱۲۹۰ هجری فارغ - التحصیل شد و یکسال بعد ، از سوی مانکجی صاحب اعزام گردید تا در تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی آن شهر ابراز فعالیت نماید .

فرزانه افلاطون در زاد بوم خویش موقعیت مهمی احراز و شهرت خاصی حاصل کرد نصرت الدوله فرمانفرما و پسرش ناصرالدوله نسبت با و مهربانها و نوازشها ابراز داشته اند . میرزا سید کاظم وزیر او را طرف توجه و محبت خود قرار داده بود .

فرزانه افلاطون ، گجراتی و انگلیسی هم می دانست و در نظم اشعار نیز دست داشت . در اقبال ناصری کتابیکه برای تدریس مبتدیان در سال ۱۳۰۳ هجری تالیف و طبع نمود میگوید :

کتاب مختصر نافع گرامی را
که گرد زنده جاوید خاص و عامی را
بیا بد از کرش بهترین مقامی را
که التفات کند کمترین غلامی را
ز قطره که رسد کام تشنه کامی را

بدان امید باقبال ناصری نماید
مگر ز بخت شهنشاه عهد ناصردیمن
مرا این فقیر هم از بخت بهره ور گردد
عجب نباشد از صاحب عدالت و داد
ز بحر جود شهنشاه می نگردد کم

و فرزانه افلاطون در ستاره شناسی و رمل اسطرلاب ارث جد و پدری

خودنیز محروم نبودوزیر دست برادر خویش ملبهروز در این فن بهره وافی حاصل کرد .

ملامرزبان پور ملا گشتاسب مانند جد و عموی خویش در ستاره شناسی استاد بود و تقویم استخراج میکرد . در طلسم و نیرنگ دست داشت و مرجع کارهای حکمرانان و بزرگان شهر و پیشگوئیهای او مقرون بحقیقت بود . عبدالحمید میرزا ناصرالدوله استاندار کرمان او را طرفتوجه قرارداد و نوازشهای گوناگون در حقش مبذول میداشت . شادروان اربابکیخسرو شاهرخ از نسل فرزانه گشتاسب بهمن میباشد .

از گذشته باید پند گرفت

" بواسطه خیانت بادان و ارسال گزارش نادرست ، خسرو پرویز واقعه تازیان را نادیده انگاشت . بواسطه نادرستی و خودخواهی و دشمنی دستوران و موبدان و سران کشور با یکدیگر و قتل شاهزادگان ، نژاد ساسانی بر افتاد و تازیان پیروز شدند . اگر مردم کشور از بزرگان و پیشوایان دین راضی میبودند ، سپاه تازی را بمرز راه نمیدادند . اگر نژاد ماهوسوری بکلانتری منصوب نمیکشت دستور دانشمند یزدترک دین بهی نمیگفت . بواسطه دشمنی موبد بدستور بزرگ و مهربانیهای مجتهد اسلام دستور کرمان با عیال خود مسلمان شد . روانشاد مانکجسی صاحب که عمر خود را در خدمتگزاری زرتشتیان ایران بسربرد از دست وزبان مادرمان نبود . روانشادان کیخسرو جی خان صاحب و ماسترخدا بخش در راه خدمت باین جماعت جان خود را باختند تا افراد جماعت مقام روحانیت را محترم بشمارند و وسایل تالی زندگی دانشمندان دین را فراهم بیاورند بادامه پیشهء موبد امیدوار نباید بود . "

مهدی فروح بن سخسان یکی از موبدان ایرانی است که در صدر اسلام مسلمان و بلقب مهدی ملقب گشت . از اسم ایرانی او اطلاعی در دست نیست . نامبرده چندی پس از شهادت حضرت امام حسین ع در سال ۶۱ هجری (۶۸۰ میلادی)

یک نامه پهلوی ببادوسبان گاو باره ، اسپهبد رستم دار و رویان نوشتن و حقایق تلخی را ذکر و خود را برادر دستور دینیار بهزاد معروف فیلساف فارسی قلمداد و از بدگوئیها و نفرین ایرانیان نسبت با و دفاع مینماید . نامه مذکور را موبد برزین رام پور خورزاد پور بهرام پور اسفندیار بفرمان اسپهبد طبرستان شهر اکم پور نام آور (۶۷۱ - ۶۴۰ هجری) بزبان فارسی آن دوره که مخلوطی است با زبان دری و لغات دساتیر ترجمه کرده است . ترجمه مذکور را که با الفبای اوستائی نوشته شده بود فرزانه مانجی پور لیمجی ها تریا ، در دوران اقامت خویش در ایران در اواخر سنه ۱۸۷۱ میلادی ابتیاع نمود . فرزانه بهرام بن خسرو بن آبادان نرسی آبادی آنرا با شماره او در سال ۱۲۹۹ هجری بالفبای فارسی نقل نمود . نسخه اوستائی نامبرده را فرزانه مانجی صاحب چندی بعد با تفاق یک نسخه خطی دساتیر که سال ۳۵۹ هجری تاریخ تحریر آنست و در اوایل سال ۱۸۷۱ میلادی بتوسط بهبودخان حاکم کلات نادری از آقا جاوید مقیم آن ساما خریده بود به بمبئی بخدمت آقای اردشیر جی سهرابجی دستور کامدیسن میفرستد . نسخه فارسی نامبرده در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ و نسخه نیز از قرار اطلاع در خدمت آقای شهزادی موجود میباشد .

مهدی فروح بن شخان در نامه خویش هنگام دفاع از دستور دینیار راجع بعزل شکست ایرانیان و تسلط تازیان چنین مینویسد . جملات درابروان یا قوسین از نگارنده و برای توضیح واژه های مشکل آورده شد .

" در آغاز رای کشورستانی شان (تازیان) بسرنه و دین ایشان را روی روائی پدید نه بید . اما چون استاره بهیاره شان بید (مساعدشان بود) و بخت از ما روی تابید ، دستوران و هیربدان پرمان دادار و فرا رونه کنش بهشتند (نیکوکاری بگذاشتند) و دشمت و دژهوخت و دژهورشت گشتند و خدیوان و خسروان کشور را برانداختند ، ورنه کجا آن تاب تازیان را بید و توان که با خسروان ما کارزار کنند (کنند)

" هنگامیکه شاهنشاه مینو آرامگاه پرویز اور (به) بادان تیره روان پیام کرد که محمد و همدستانش را اوعه درگاه فرسته ، از پلیس اندرونی خویش پدش در نساخته (با او نمیساخت) سخنان ناراست او عه پادشاه ننگاریده بگوشن و پتت آن تازی مرداژراه به نشدی (و بگفتار و توبه آن مرد عرب باز راه راست منحرف نمیشد) و با تیغش میسرمد (قتل مینمود) یا بشاهنشاهش گسی میکرد (بخدمت شاهنشاه میفرستاد) هنگامیکه بدینجا نکشیدی .

"وردستوران مردم کشور را وتره نکرده (نیازرده بیدنه) بچهره مهتران ایران در نهانی با عمر هیاره (مساعدت و همکاری) کردی. از بدان مدار؟ که از مردم کشور از دستوران خشنود بیدنه تازی سپه را اور هیچ مرز ره ندادی. ورگجسته ماهوی سوری کش دادار اورمزد پادافره گره (کند) یزدگرد شهنشاه را نکشتی، تخت و تاج ما مرتازیا ن را که دادی. چه نگارم چین نیک وینم ویشتر وناه از خود ماته (چون نیک بپیشتر گناه از خودما ست) و ازستی بخت و ناهیاره استاره (نامساعدتی ستاره) و پادافره کارها که اوعه این خواری اندریم (و سزای اعمال است که در این ذلت میباشیم) چنین ازین پیش بکیفر بزه مردم از جمشید گشتند و اوعه بیور اسپ تازی پیوستند و برای آن سترک بر کشیده داور ناراست سخنان را (چونکه در گذشته بسزای گناه مردم از مخالفت با جمشید و یاری بضاک تازی و برای سخنان ناراست نسبت بآن داور بزرگ) پاک دادار سالهای دراز گیتیان را در استم اندر داشت. کنون هم از وناه و بزه دستوران، ساسانیان را نژاد برافتید و دروندان چیر آمدند.

"ات خوانده بوت (البته خوانده اید) که از این پیش هم از ناراستی دستوران، ایرانیان را چه رنجها فتید. هنگامیکه دارای دارا را کشتند شهریاری از خاندان کیان سپری شد. سالها این کشور بی فرارونه (ناراستی) و هال ماند تا بیگانگان اور کشورداری شدند. از شاهان آن گروه یکی ناپرمان دین اورمزد کارکرد و دستورانش پادافره نکرده و مروی را بهیاره شدند (و او را مساعدت کردند) که توزجددینان را بروهان هزوان همجا درازه (بنا بر این بواسطه آن رسوم بدخواست مخالفین دین برخواش نیکان پیشی دارد) و از شومی آن نهاده نهاد (رسم بد) آن خانواده و نام و نشان شان از اسکندر برباد شد. و بفرمایند دستوران مردمان کشور را از راه آئین آگاهند و آسایش و هان را از یزدان توزند (بخواهند) و برادر مراهم خدامرزی دهند و از بیخاره و بدگوئی بگذرند."

آنچه در بالا گذشت بخشی است از سخنان مهدی فروح بن شخسان. نامه نامبرده بسیار دراز و از اوضاع زرتشتیان آن دوره و چگونگی صدراسلام و خلفای اربعه صحبت میدارد. اگر فرصت یاری کرد روزی مشروحا "از آن نامه و خدمات گرانبهای سلمان فارسی نسبت بایران و زرتشتیان سخن خواهیم راند. اما متاسفانه چنانکه اشاره شد بواسطه خودخواهیها و رشک و

کینه زرتشتیان نسبت بیکدیگر کوششهای سلمان فارسی نیز خنثی گردید و بسوی اضمحلال و نیستی پیشرفته و میرویم .

فرزانه مانجی لیمجی ها تریا دانشمند پارسی هنگام اقامت در تهران در سال ۱۸۸۵ میلادی مقدمه‌ای برای کتاب فرازستان که محمد اسمعیل خان زند با شماره ۶ او تالیف نمود نوشت . چون بعد از وفات آن روانشاد کتاب مذکور در بمبئی طبع گردید مباشرین چاپ بواسطه عدم اطلاع مقدمه نامبرده را بر آن نیفزودند .

مقدمه مذکور در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ است و بقطع وزیرست و دارای ۱۴۳ صفحه ۱۴ سطری و شامل ۶۶ فقره . در ذیل فقرات ۴۶ و ۴۷ داستانی آمده که جالب توجه است و بایستی از آن پند گرفت . فرزانه روانشاد مینویسد :

"آبادی جهان و آسایش جهانیان موقوف بر رعایت قوانین دین و دولت است و پریشانی مردم و خرابی عالم از راه بیدبختی روسای ملک و ملت ، و برای دریافت این مطلب از گذشتگان توان دانست . چنانچه تقریباً ۱۲۰ سال پیش از این تاریخ ملا فیروز بن کاوس روانشاد که دستور زاده خردمند و دستوری دانش نهاد بود با پدر بزرگوار خود در صخرسن بعزیمت سیاحت از هندوستان بایران مسافرت نمود و چندی در یزد بزیست و مدتی در اصفهان بتکمیل علوم و تحصیل فنون پرداخت و انجام از راه بغداد به هندوستان معاودت کرد . در آن روزگار در میان فارسیان یزد ، دستوری دانا و متدین و حق شناس بود که روزگار خویش را به پیروی آئین و کیش و مهربانی در حق بیگانه و خویش بیای میبرد و همان روزگار بجهان باقی شتافت . دونفر برادر که نژادشان بماهوسوری میرسید و در آن اوقات رتبه کلانتری و کدخدائی یافته بودند و با خانواده دستور مذکور عداوت و دشمنی داشتند با آنکه اولاد آن دستور مغفور قابل و دانا بودند و یکنفر از اقارب وی که نیز مردی دانا و دیندار و با تقوی و پرهیزگار و شایسته قایم مقامی دستور مغفور را داشت آن برادر سوری نسب ، منصب دستوری را بهیچ یک از اولاد و اقارب دستور رفته ندادند و یکی از اقارب خراسانی خویش را که اسم دستوری داشت و از رسومش نیک عاری و عاطل بود و الفاز با و بیمین از یسار نمیشناخت بدین منصب جلیل منصوب داشتند و دیگر دستوران هم از بیم عداوت و طمع رشوت ساکت گشته بدان کار رضا دادند . از این جهت آن دستور نجیب پرهیزگار که از اقربا اقارب دستور مغفور بود از وضع سلوک و رفتار سوری زادگان رنجیده و از مذهب راسخه قدیمه خود دست کشیده فرار بر قرار و دین متین اسلام را اختیار نمود . باری چون این واقعه

در هندوستان مسموع فرزانه ملافیروزبن کاوشد و خود نیز از صدمات و بدرفتاریهای بعضی دستوران و موبدان هندوستان سخت دل آزرده ورنجیده خاطر بود شرحی در مذمت دستوران و بدی اطوار ایشان برشته نظم کشیده و بیادگار گذاشت. بیتی چند از آن درر منشور در این نامه مذکور تا اندک نشانه بسیار و مشت نمونه خروار آید و آنها اینست. در آغاز اشعار خویش میفرماید:

دوری از دستور و از موبد فرار هر که میجوید بود کمال عیار
الحدر از موبد و دستور هم تیره جانانند و باطن کور هم
موبد و دستور هذا عهدنا جودرون و از برون گنم نما

" پس از این رهگذر دانسته میشود که زشت رفتاری پیشوایان آئین و کیش تا چه پایه مایهء وحشت قلوب مردم دورانندیش میشود و موجب تنفر دلهای بیگانه و خویش میگردد. چنانکه در ایام مسافرت بحدود کرمان از بعضی معروفین آن سامان شنیده شد که پیش از طلوع کوکب دولت قویشوکت قاچاریه دستور بهمن نامی که مردی با دیانت و امانت و اندر حدود کرمان دستور بزرگ فارسیان بوده است و در عهد شاب و ایام جوانی چون مایه بورا شت از خود داشته بتجارت اشتغال مینموده و شال کرمانی از کرمان باصفهان میفرستاده و گماشته او آنجا فروخته متاع مناسب با کرمان برای او باز بکرمان ارسال میداشته و معاش خود را از سود کسب بخوشی فراهم میآورده و با آنکه دستور بزرگ بوده دیناری با سم دستوری از احدی قبول نمینموده و چندان با اصالت و دیانت بوده که بدون رسیدگی و مطالبه گمرکچیان حق المرور متاع خویش را بدون زیاده و نقصان باهالی گمرکخانه کرمان تسلیم مینموده و چون در آن حدود رسم است که شال کرمانی را اهالی گمرکخانه طاقه طاقه مهر میکتند و بفراخور کوچکی و بزرگی و سنگینی و سبکی آن حق المرور ماخوذ میدارند. دستور مذکور نیز بهمان قرار همواره معمول میداشته است.

" دستور دیگری نیز در آن روزگار با آن دستور با دیانت در باطن خصومت و عداوت داشته و پیوسته مترصد بوده که ویرا با سببی بزرگ گرفتار نماید. علیهذا در خفا بارهای تجارتی ویرا باز کرده شالهای مهرداد را برداشته بجای آن شالهای بیمهر نهاده بود و باهالی گمرکخانه خیر میدهد که دستور بهمن پیوسته شالهای بیمهر جزو شالهای مهرداد نموده حمل و نقل مینماید و این مایهء دولتی را که بدست آورده از این رهگذر است و شاهسیدی

بهتر از بارهای خود اونیست . ملاحظه نمائید شاید شال های بیمهر در آنها باشد . گمرکچیان نیز چون بارهای وی را باز میکنند و شالهای بیمهر را می بینند برآشفته دستور بهمن را گرفتار غذا بو نکال و مورد هرگونه زجر و آزار مینمایند و بفرمان حکمران آن سامان جمیع مایملک او را بغارت و تاراج میبرند . دستور بهمن بیچاره با عیال و اطفال پریشان و گریان و سوزان ، گرسنه و دلسوخته شب را بصبح میبرد . در همان محله دستور مذکور یکی از علمای اسلام که مردی سخت با مروت و دیانت بوده خانه داشته و از مجاری حالات دستور بهمن مستحضر شده مبلغ معینی پول درهمیان نهاده بیخبر درخانه دستور مذکور میاندازد . چون با مداد دستور بیچاره دلستنی و اندوهناک از خواب برخاسته بخيال فرار از خانه بیرون میآید ناگاه نظر بهمیان پول میافتد برداشته متحیر میشود که این وجه از کیست . از هرکس میپرسد احدی اظهار اطلاع نمینماید . انجام دستور بهمن چنان گمان میکند که شاید حضرت عزت بر بیچارگی و بی تقصیری و مظلومیت من ترحم فرموده این وجه را از عالم غیب رسانیده که از عیال و اطفال خجالت نکشم و بجهت مصارف یومیه دل زیر بار غم ندارم . خلاصه چند روزی با آن وجه گذران نموده باز هم روزی وجهی در همیان درخانه خود می یابد و حیرتش میافزاید و از هرکس هم مستفسر شده احدی اظهار اطلاع نمینماید و بهمین قسم یافتن وجه تکرار مییابد و دستور یقین میکند که این وجه از عالم غیب و ماضی عنایت حضرت لاریب است و دیگران هم بر اینگونه گواهی میدهند .

" روزگاری براین نهج میگذرانند و همواره بدان وجه کفا فبا سایش بسر میبرد تا آنکه نوروز سلطانی سیرسد ناگاه در شب عید چند دست لباس مردانه و زنانه تازه دوخته با همیان پول در دهلیز خود می بیند افتاده است . خاطر جمع میشود که اینکار مردی با دیانت و رافت و بزرگی بسا مروت و انسانیت است . خلاصه با آن وجه و لباس ، عید خود و وابستگان را بشادی گذرانیده مترصد می نشیند که فاعل آنهمه جوانمردی را بشناسد . ناگاه روز آواز پائی آهسته از دهلیز خانه خود مسموع میدارد . بی محابا دویده و بهمیان پولی که در راه افتاده بود اعتنائی نکرده می بیند همان مرد عالم همسایه اوست که بشتا بخانه خویش میرود . خود را بقدم های وی میاندازد و از مراتب رعایت و مروتی که در آن مدت در حق وی مبذول و مرعی داشته اظهار شکرگذاری مینماید و معروف میدارد که از مکارم اخلاق عالی متمنی و مستندعی هستم که مرا بغلامی و عیالم را بکنیزی قبول فرمائید و بکیش و مذهب خویش

که اصل دین و حقیقت آئین است پذیرفته دارید . عالم مذکور جوا بمیدهد که ای برادر اگر این جزئی احسان باین مطلب مایل شده‌ئی من هنوز در حق تسو کاری که شایسته ذکر باشد نکرده و از عهده حقوق جوار و همسایگی بر نیامده‌ام و هنوز از تو بزیر بار خجالت اندر وسخت اندوهگین و شرمسارم که چرا پیش از آنکه ترا متهم داشتند استحضار نیافتم که نگذارم بتو چنین ظلمی وارد شود و ستمی روا گردد . این مایه احسان قابل آن نیست که تو دست از کیش خویش برداری و بیاس آن بمذهب من رجوع کنی . روشن است که این مقدار مال ترا بپایه اول حال نخواهد رسانید . همینقدر بود که تخواستم گرفتار خجالت عیال و پریشانی اطفال گردی و در میان همکیشان شرمنده و شرمسار آئی . دستور بهمن ابا نمود و دست از دامن آن بزرگوار برداشت تا آنکه او را کلمه اسلام آموخت و خود و عیال بدین اسلام درآمدند . و اکنون بطور مذکور از نژاد آن دستور مرحوم جناب غفران مآب آقا عبدالرحیم در سردسیر کرمان دارای تمول و سروسامانند و پشت به پشت برعایت عابر و وارد و مردی و مردمی روز میگذرانند .

" پس از اینجمله گفته آمد توان دانست که رستگاری و دیانت و بد رفتاری و عدم انسانیت در مراتب ترقی و تنزل ملت و مملکت چه مایه مدخلیت دارد . اینست که مردمانی که بفر خرد آراسته همواره بحسن رعایت و رافت و رحمت قلوب مردم را جذب نموده تمام آفریدگان را بروش خویش و ترقی بعد از ج مردمی کیش مایل مینمایند . آری :

بنده حلقه بگوشار ننوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش
داستان بالارا چنانکه گفتیم فرزانه مانکجی صاحب در آشمار خویش
برای ما بیادگار گذاشته . اینگونه وقایع پس از اضمحلال ساسانیان در تاریخ زرتشتیان زیاد دیده میشود واقعه دیگری راجع بموبد یزدی از قول همان دانشمند در مقاله جشن ناصری با اطلاع خوانندگان رسید . نفاق ، کینه ، دورویی ، رشک ، بددلی ، غرور ، خودخواهی ، حسادت نسبت ببهتر و برتر از خود و کوشش در خرابی و نابودی مجامعی که ما عضویت نداریم . انتقادات اعتراضات بیجا بخیر خواهان و خدمتکاران گروه و انجمنها ، جماعت مارا پریشان و بتحلیل میبرد و هم اسپهبدان طبرستان را مضمحل ساخت .

همه اذعان داریم که هستی این چند هزار زرتشتی در ایران ، مرهون فعالیت و فداکاریهای روانشاد مانکجی صاحب میباشد . ولی پدران ما در عوض آنهمه نیکوئیها چه پاداشی بآن مرحوم دادند؟ در نامه‌های پی در پی با مضای

سران جماعت و بعنوان انجمن اکابر صاحبان پارسی از او بدگویی نمودیم . در روزنامه های بمبئی بامضای مستعار خدابنده خدمات او را بعکس جلوه دادیم . اما اکابر صاحبان با علم بحقیقت اوضاع بناهای ما و زبان دراز در روزنامه ها واقعی ننهادند و در عوض دبستان خیریه ای را که بخرج خود و بنا به پیشنهاد او برای ما تاسیس نموده بودند بستند . لیکن مانکجی صاحب در برابر آنهمه بدیها ، چون اقدام اکابر صاحبان را بخسارت جماعت دید باز بخرج خود همان دبستان را براه انداخت .

فرزانه روانشاد در حدود ۴۵ هزار تومان از حاجی میرزا یحیی و میرزا حسن لله باشی طلب داشت . منشی زرتشتی او رستم جی بنوید پنجهزار تومان اسناد بدهی را از صندوق ولینعمت خویش دزدیده بآنها مسترد داشت و با همکاری پشوتن نامی از دانش آموزان ۱۴ ساله دبستان قبض بدهی بمبلغ ۵۲ هزار تومان بامضای مانکجی صاحب جعل نمود و برای پوشاندن گناه بهمدستی بدهکاران در مسموم کردن آن روانشاد کوشش نمود ولی بخیر گذشت . این داستان سردراز دارد و از حوصله این مقاله خارج . سرگذشت فرزانه مانکجی صاحب کتابی جداگانه لازم دارد . چون ذکر حقایق تاریخی مستلزم ذکر اسامی خائنین میباشد و بمذاق نسل امروزه خوش آیند نیست و نویسنده را بتحقیق بزرگان متهم میسازند ، گمان نمیرود در تدوینش کوشش بعمل آید .

فرزانه کیخسرو تیرانداز خورسند کوجه بیگی لیسانسیه دانشگاه بمبئی و دومین نماینده اکابر صاحبان پارسی ، فرزانه والاتباب بود . در دوران زندگانی کوتاه خود در ایران خدمات مهمی نسبت بجماعت انجام داد . تاسیس انجمنهای ناصری زرتشتیان یزد و کرمان از اوست . شاهنشاه وقت ناصرالدین شاه او را بخطابخان مفتخر ساخت و بکیخسرو جی خانصاحب معروف گردید . فرزانه نامبرده پس از دو سال اقامت در ایران ، هنگام دومین دوره خویش در کرمان ، بوسیله زرتشتیان آنسما مان مسموم و رهسپار گروثمان گردید .

فرزانه اردشیر جی ایدلجی ریپورتر ، سومین نماینده اکابر صاحبان نیز از دست و زبان ما زرتشتیان در امان نبود . درمراسلات پی در پی باکابر صاحبان پارسی و بامضای سران قوم آنقدر از او و همکاران او استادکیومرس وفادار خرمشاهی و استاد جوانمرد شیرمرد و ماستر خدابخش بهرام رئیس و برادرش میرزا مهربان بدگفتیم و دروغ و ناسزا نوشتیم که خود را بنظر آنها خوار ساختیم . چنانکه امروز ما را بنظر مجسمه دروغ مینگرند و بخود راه نمیدهند و بعرایض صادقانه مان بی اعتنا میباشند . بزرگان اخیر پیشروان

فرهنگی جماعت ما میباشند . این مایه تحصیلاتی که پدران ما و نسل امروزی بدست آورده اند از زحمات و مساعی و از خود گذشتگی آنهاست . ولی ما چه پاداشی بآنها دادیم ؟ در پی قتل هر چهار نفر برآمدیم . اول مساستر خدابخش را شهید ساختیم . سپس روی باستاد کیومرث آوردیم چسبون او حال بدینمنوال دید مخفیانه جلای وطن اختیار و به بمبئی رهسپار شد . دشمنان دست از وی نکشیدند و تا قریه انار او را تعقیب نمودند . لیکن بیاری اهورامزدا از آنجا رد شده بود . استاد جوانمرد و میرزا مهربان فوراً " منزوی شدند و در امان ماندند . لهذا با ابراز اینگونه حقیقتها نسبت بخدمتکاران گروه و نسبت بدشمنان جماعت که در این اواخر از ارباب رستم گیو هم نمیگذریم ، اگر فرزندان آنها و خویشان آنها نسبت بدین نیاگان نسبت بجماعت بیعلاقه گردند نباید گله کرد و خدمات پدران آنها را نادیده انگاریم و هرکسی که از زحمات و مساعی آنها تقدیر نماید زبان اعتراض بلند کنیم .

این روزها داد و فریاد بلند است که دستور نداریم . موبد نداریم ، موبدزادگان بشغل شریف موبدی نمیپردازند . آیا تقصیر از کیست ؟ آیا ما بوظیفه خود کوتاه آمده ایم یا آنها ؟ مقاله آقای دکتر صرفه نیا در موضوع مقام روحانیت قابل تحسین است . در روزگاران گذشته حتی تا دویست سال قبل ، بموجب شواهد در دست ، افراد زرتشتی چه غنی چه فقیر صدی ده از محصول و درآمد خویش را بدستور بزرگ میپرداختند تا وسایل زندگانی موبدان و تعلیم و تربیت موبدزادگان را تامین نماید آیا در این دوره کسی یک دینار از درآمد خود را در این راه میدهد ؟ بنابراین موبدزادگان حق دارند بمشاغل دیگر بپردازند و بیازرگانی و دکتری مشغول شوند . آقایان شهزادی و آذرگشسب پس از یک دوره تحصیلات دینی و اتلاف بهار جوانی ، برای امرار معاش خود و فرزندان با جبار بشغل دیگری روی آور شده اند . آیا جماعت برای تامین زندگانی آنها اقداماتی بعمل آورده است ؟

اگر نسل جوان امروزه بجای انتقاد و عیب جوئی از دیگران واتکاء بمساعدت و همکاری انجمن هریک بتنهایی در راه ترقی و اعتلای جماعت بکوشند به پیشرفتهای مهم و به برگشت جلال و شکوه گذشته امیدوار میتوان بود ؟ بایستی از گذشته پند گرفت و از آنچه مایه زیان گروه است دوری گزید و به پیران و بزرگان و خدمتگزاران قوم بدیده احترام نگریست . و از بد رفتاری افراد نسبت بخود غضبناک نشد و برای کشیدن انتقام بعملیاتی دست نزدگه بشرافت جماعت لطمه و صدمه وارد آید .

خانما حببانی انجمن ناصری زرتشتیان یزد

" انجمنهای زرتشتیان ایران چه در یزد و یا کرمان و یا تهران از تاریخ تاسیس الی حال خدمات بسیار مهمی را نسبت بجماعت انجام داده اند. هستی جماعت، آبروی جماعت و ایجاد آموزشگاههایی که جوانان ما را تربیت نموده از اثر مساعی و فعالیتها و فداکاریها و بذل و بخشش اعضای این انجمنهاست. نسل جوان بایستی با تقدیم احترامات پسران جماعت و ذکر جمیل آنان حقشناسی خود را به ثبوت برسانند. "

در صفحه ۱۶ شماره ۳ سال سوم هجرت خبری درج است که روانشاد مانکجی صاحبشالوده انجمن ناصری زرتشتیان یزد را ریخته است. هرچند خبر مذکور نادرست است ولی خورده گیری بر آن هم جایز نیست، زیرا مرحوم مانکجی صاحب کسی است که کشتی زرتشتیان ایران را از دریای متلاطم طوفانی و نیستی حتمی نجات و بساحل هستی و زندگی شرافتمندانه رهبری نمود. بنابراین اگر ایجاد انجمن زرتشتیان نیز که از کارهای اساسی آن موقع است با و نسبت داده شود چندان بیجا نیست.

اینک برای اطلاع عموم، بانی و تاریخ تاسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد و اسامی اعضای نخستین دوره و مختصری از فعالیتهای آنها را در زیر شرح می دهد:

چون مانکجی صاحب در روز بهمن ایزد و مهرماه قدیم ۵۹ ۱۲ برابر ۱۶ فوریه ۱۸۹۰ جهان فانی را وداع گفت امنای انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند در اول سپتامبر ۱۸۹۰ کیخسرو جی خانصاحب فرزند تیرانداز خرسند گوچه بیگی از جوانان تحصیل کرده ایرانی را بسمت نمایندگی خویش در ایران منصوب ساختند. کیخسرو جی در ۸ سالگی یتیم گردید و هنگام قحطی سختی که در سال ۱۲۴۰ یزدگردی در یزد رویداد و گروه بیشماری را از بین برد، با اتفاق مادر

و خویشان از کوچه بیک کوچ نمود و بهندوستان مهاجرت و در بمبئی بتحصیل پرداخت و در اندک وقتی از دانشگاه بمبئی باخذ دیپلم B.A. که در آن دوره بسیار مهم بود نایل آمد. کیخسرو جی پس از انتصاب فوراً "ازراه بوشهر و شیراز و اصفهان بتهران عزیمت نمود و پس از ورود بآنجا و ارائه اعتبار نامه خود بامنای دولت و شاه و انجام خدمات مهم در پایتخت از طرف نخست وزیر وقت بموجب فرمان زیر بخط بلقب خانی و اعطای یک عدد مدال طلا مفتخر گردید.

هـ

حکم عالی شد چونکه عالیجاه مجدت همراه کیخسرو جی ولد تیرانداز وکیل انجمن موقوفات فارسیان هندوستان از روز ورود بدارالخلافة الی حال در کمال صداقت و نیکخواهی و خیراندیشی نسبت به زرتشتیان ایرانی حرکت نموده لهذا از طرف وزارت جلیله اعظم مشارالیه را بخط بلقب خانی و اعطای یک عدد مدال طلا مفتخر و اعزاز داده شد که موجب زیادتى اعتبار خود دانسته برحسن نیت و قدر قیمت خود بیفزاید. تحریراً "فی غره شهر جمادی الاولی توشقان نیل خیریت دلیل سنه ۱۳۰۹.

کیخسرو جی خانصاحب پس از یکسال اقامت در تهران و کسب اجازه از حضور شاهنشاه بصوب یزد و کرمان حرکت و در رتق و فتق امور زرتشتیان آن سامان و رفع مظالم آنها و مکاتبات با مصادر امور در تنبیه اشرار و عطف نظر بطایفه زرتشتیان ابراز مساعی نمود و بنا به پیشنهاد شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام رئیس در لزوم ایجاد انجمن برای رفع مظالم از افراد جماعت و بتصویب انجمن اکابر صاحبان و تحصیل اجازه از حکام شرع و عرف و فرماندار وقت شاهزاده جلال الدوله نخستین جلسه انجمن ناصری زرتشتیان یزد را در روز بادایزد و شهریورماه ۱۲۶۱ برابر رجب ۱۳۰۹ و ژانویه ۱۸۹۲ در محل دبیرستان کیخسروی واقع در محله خلف خانعلی تشکیل و اساسنامه و آئین نامه آنرا تنظیم و انجمن بفعالیت خود پرداخت و در طی ۶۵ جلسه نخستین سال تاسیس که ۴۸ جلسه آن عادی و ۱۲ فوری و ۳ خصوصی و دو عمومی بود خدمات بسیار مهمی را انجام و ۸۶۸ فقره مطالب مهم اجتماعی را مورد مذاکره قرار داد. انجمن در ظرف مدت یکسال ۳۲۹ نامه و حکم و عریضه و ۱۴ فقره تلگراف باطراف فرستاد و جواب ۱۴۵ استفتا بنوشت. چهار حکم گواه ثبت دفتر و ۱۴ وقفنامه در طومار انجمن ثبت و ۱۱ فقره سند مردم را در صندوق انجمن بامانت پذیرفت.

در ظرف مدت یکسال ۱۰ فقره تلگراف و ۲۴۵ نامه از اطرافیانجمن رسیده که ۲۵ نامه از طرف شاهزادگان و امانا و اولیای دولت و اداره حکومتی و ۳ نامه از طرف علمای اعلام شرع متضمن بر تقدیر از فعالیت‌های انجمن بود. بعلاوه ۵۷ نامه از خارج کشور نیز در طی آن مدت بانجمن میرسد. انجمن بر طبق آئین نامه دارای ۲۸ عضو و اسامی اعضای نخستین دوره عبارت است از:

آقای دستور نامدار دستور شهریار رئیس، آقای دستور تیرانداز موبد اردشیر نایب رئیس، ملا دینیار ملا بهرام کلانتر ملقب بامین الفارسیان، امین انجمن - آقای ماستر خدابخش بهرام خداداد، مستشار القوانین آئین بهی و مسئول جواب استفتا استاد جوانمرد شیر مرد و استاد کیومرث وفادار، دبیر و دفتردار و مسئول تنظیم مراسلات و نوشتن گزارش - آقای رستم مهربان رستم، آقای کیخسرو مهربان رستم - آقای گودرز مهربان رستم - آقای شهریار بهرام مهربان - آقای سروشیار بهمن نودر - آقای پولاد تیرانداز - آقای اردشیر بهرام اردشیر - آقای نوشیروان شهریار رستم - آقای موبد اسفندیار موبد بهرام - آقای رستم مهربان بامس - آقای رستم خدامراد بامس - ملا بهمن ابن مرحوم جمشید - ملا رستم بهرام شهریار - ملا خدابخش بهمن رستم - ملا هرمزدیار جمشید بمان - ملا پرویز شاهجهان - ملا شهریار بهمن - ملا بهرام خدابخش - ملا مهربان کاوس ماونداد - ملا شاه بهرام نودر نوشیروان - ملا خسرو مهربان جمشید - ملا بهرام بهمن.

اشخاص زیر بجای کسانیکه بواسطه مسافرت یا علل دیگر از شرکت در جلسات غیبت نموده‌اند انتخاب شده‌اند:

آقای اردشیر مهربان رستم - ملا خدارحم شهریار دینیار - ملا کیخسرو خداداد - ملا خدایار رستم بهرام مهربان - ملا سروشیار بهرام اردشیر. در نخستین دو جلسه انجمن کیخسروجی خانصاحب برای راهنمایی و تعلیم دیگران کرسی سرنشینی را پذیرفت و در سایر نشست‌ها اشخاص زیر هنگام تشکیل جلسه سرنشین بوده‌اند.

آقای کیخسرو مهربان رستم، ۵ جلسه - امین الفارسیان ملا دینیار بهرام کلانتر ۴۷ جلسه - آقای گودرز مهربان رستم، ۲ جلسه - آقای شهریار بهرام مهربان، ۱ جلسه - آقای اردشیر مهربان رستم، ۸ جلسه -

انجمن در اصلاح امور و رفع مرافعات افراد جماعت سعی بلیغ می‌ذول میداشت چنانکه در سال دوم تاسیس چهار صد فقره نزاع بین افراد زرتشتی را کوتاه و تجاوزات و تعدیات بیگانگان را نسبت بافراد جماعت رفع نمود.

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب محبوب القلوب همه و طرفتوجه اولیای دولت بود و همگی در مراسلات خود او را دوست یا مقرب الخاقان خطاب مینمودند ، چنانکه فرما نفرما حکمران کرمان در نامه خویش با و مینویسد : " مقرب الخاقان گرامی دوست مهربان " امین السلطان صدراعظم در نامه خود با و مینویسد "عالیجاه عزت همراه دوستا مهربان " شاهزاده جلال الدوله حکمران یزد در نامه خود با و چنین خطاب میکند " عالیجاه درایت همراه فخامت اکتنا هرفعت جایگاه " و شاهزاده ظل السلطان در پاسخ نامه او مینویسد " مویدالزمانی کیخسرو جی وکیل انجمن پارسیان هندوستان سلم الله " .

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب در دستگاه دولتی و بین رجال دولت و شاهزادگان نفوذی بغایت داشت و حکمرانان محل از او ملاحظه مینمودند و در رفع شکایات زرتشتیان کمال کوشش را مینمودند . چنانکه معتمد السلطان محمد حسن خان حکمران کاشان در جواب نامه شکایت آمیز کیخسرو جی خانصاحب از ظلم عمال او نسبت ببازرگانان و پیله‌وران زرتشتی آنجا ، بخصوص ملا خدا بخش کیخسرو که در قمصر باغی ابتیاع و ما مورین حکومتی اضافه مالیات از او وصول مینمایند مینویسد " مکرم دوست مهربان مرا سله مودت مواصله سامی در اسعداوقات واصل و از سلامتی مزاج شریفانها بیت خرسندی و انبساط خاطر حاصل شد . از بابت طایفه فارسیان ساکن کاشان شرح مفصلی قلمی داشته بودید خیلی تعجب کردم که ایشان با همه محبت و مهربانی که در این دو سال بآنها شده و میشود چرا بیجهت اسباب مزاحمت شما شده اند ... " .

سپس حکمران پس از شرح مفصل از توجهات خود نسبت بزرتشتیان و شکایت از رفتار بعضی از آنها و قول همراهی کامل نسبت بزرتشتیان و رفع همه گونه ظلم از آنها مینویسد " خواهش می نماید هراوقات مطلبی دوستانه دارید بخود اینجانب اظهار دارید انجام بدهد دیگر با شمشیر و تیرو کمان جنگ رستم و اسفندیار ، روم و روس ، هندوستان و انگلیس در میان نباشد که من زمین خورده همه پهلوانان میباشم . اگر از شما منفعت نمیرسد ضرر هم نرسد بهتر است همه روزه شرح سلامتی و حالات را با هرگونه فرمایش باشد قلمی دارید . زیاده طالب سلامتی است " .

کیخسرو جی خانصاحب در طی اقامت خود در یزد در ضمن اعلامیه‌ئی که برای جمع اغانه بین زرتشتیان یزد منتشر ساخت بعموم خاطر نشان نمود که

انجمن اکابر صاحبان پاریس در رفع جزیه و مظالم زرتشتیان از جیب فتوت خویش هزینه سنگینی را متحمل و مخز ترقی بهدینان در تاسیس دبستانها در تهران و یزد و کرمان فعالیت نموده‌اند و اینکار بابت کیخسرو مهربان رستم عمارت مدرسه را از وجه خالص خود ساخته و معادل پنجهزار روپیه با اسم خود و ۲۵۰۰ روپیه با اسم مرحوم خسرو مهربان ، بانجمن اکابر صاحبان سپرده است که سود آن بمصارف مذکور موسوم بدبیرستان کیخسروی و واقع در شهر برسد . و برخی از پارسیان بمبئی نیز باینکار خیرکمک نموده‌اند مخصوصاً " آقای هرمزدیار شهریار کوچه بیگی از پول خود درکوچه بیک مدرسه ساخت و وجهی که سودش کفاف مخارج آموزگان را بنماید بانجمن سپرد و همچنین آقای خداداد رستم رشید خرمشاهی در خرمشاه مدرسه ساخت و برای هزینه اداره امور آن سرمایه معین بانجمن سپرد و آقای خدابخش مرحوم بهمرد نرسی آبادی نیز مدرسه‌ئی در نرسی آباد ساخت و بانجمن واگذار نمود خوبست محض قدردانی از بزرگان پاریس که برای ترقی ما ابراز مساعی نموده‌اند زرتشتیان ایران نیز بقدر همت خود برای هزینه دبستانها و مخصوصاً " دبیرستان کیخسروی که مخارجش روزافزون است و تاسیس دبستانهای دیگر در دهات اعانه جمع و بانجمن پارسیان بمبئی بسپارند تا سودش در راه فرهنگ جماعت بمصرف برسد . زرتشتیان یزد درخواست آن روانشاد را با پرداختن مبلغ ۱۴۲۵۰ روپیه با حسن وجه استقبال و موجب تشویق وی و دلگرمی امنای انجمن گردیدند . در اینجالاتم است خاطر نشان نماید در شصت سال قبل موقعی که زرتشتیان ایران مبلغ مذکور را بعنوان اعانه بذل نموده‌اند قیمت پول بسیار گران بود و مبلغ مذکور بسیار مهم زیرا در آن هنگام حقوق ماهی بیست یا سی ریال بنظر مردم بسیار زیاد و کالای مورد احتیاج بسیار ارزان بود .

در زیر اسامی اشخاص و صورت وجه امدادی آنان دیده میشود :

۲۰۰۰	روپیه	آقای گودرز مهربان رستم
۱۰۰۰	روپیه	آقای شهریار بهرام مهربان کیقباد
۱۰۰۰	روپیه	آقای خدابنده بهمن رستم
۵۰۰	روپیه	آقای رستم بهرام مهربان کیقباد
۵۰۰	روپیه	آقای بهمن بهرام مهربان کیقباد
۱۰۰۰	روپیه	آقای رستم خدامراد

روپیه	۱۰۰۰	آقای اردشیر بهرام اردشیر
روپیه	۱۰۰۰	آقای خداداد رشید فرامرز
روپیه	۱۰۰۰	آقای هرمزدیار جمشیدیان
روپیه	۱۰۰۰	آقای نوشیروان شهریار
روپیه	۱۰۰۰	آقایان ولدان ماونداد کیقباد
روپیه	۵۰	آقای رستم هوشنگ خسرو
روپیه	۵۰	آقای رستم بهرام شهریار
روپیه	۱۰۰۰	آقای شهریار بهمن شهریار
روپیه	۵۰	آقای بهمن جمشید گشتاسب
روپیه	۱۰۰	آقای سروش بهمن نوذر
روپیه	۱۰۰	آقای بهرام استاد خسرو
روپیه	۱۰۰	آقای نوذر نوشیروان
روپیه	۱۰۰	آقای شاه بهرام کیخسرو
روپیه	۵۰	آقای فولاد اسفندیار شهریار
روپیه	۵۰	آقای خداداد بهمن جمشید
روپیه	۲۵۰	آقای پولاد مرحوم تیرانداز

زرتشتیان کرمان نیز با تاسی از زرتشتیان یزد در جواب اعلامیه
کیخسروجی خانصاحب بموجب زیر مبلغ ۳۳۹۳ روپیه اعانه بانجمن اکابر
صاحبان پاریس سپردند تا سودش بهزینه دبستان کرمان برسد .

روپیه	۱۰۰۱	میرزا بهرام مهربان گشتاسب مهربان شهریار یزدی ساکن کرمان
روپیه	۱۰۰۱	آقای بهمن خسرو شاه منوچهر
روپیه	۴۰۱	شهریار خدا بخش جمشید
روپیه	۱۰۰	شهریار بهمن رستم فولاد
روپیه	۱۰۰	شهریار سروشیار فولاد مهربان
روپیه	۱۰۰	شهریار بهرام خدا بخش رستم خان
روپیه	۵۰	شهریار گشتاسب کیخسرو
روپیه	۱۰۰	شهریار خدا بخش نوشیروان
روپیه	۱۰۰	آقایان جمشید و ویلنار ولدان جهانگیر رستم جمشید کوکی
روپیه	۵۰	آقایان خداداد و خدایار ولدان کیخسرو آبادان
روپیه	۵۰	آقای کیخسرو مهربان جاماسب

روپیه	۴۰	آقای رستم رشید مهربان شهریار
روپیه	۲۵	آقای خدا بخش مرحوم کجکینی
روپیه	۱۰	آقای اردشیر بهمن نامدار
روپیه	۱۰	آقای رستم بهرام رشید
روپیه	۱۰	آقای بهمن ویلنار اردشیر
روپیه	۱۰	آقای سهراب رستم خداداد مشهور بکماجی
روپیه	۱۵	آقای مراد رستم خداداد کماجی
روپیه	۵۰	آقای بهمن بهرام کاملی
روپیه	۱۰۵	آقایان رستم و اردشیر ولدان خسرو صندل
روپیه	۱۰	آقای اردشیر اسفندیار شهریار
روپیه	۲۰	آقای دینیار فرامرز زارع
روپیه	۲۰	آقای اردشیر نوشیروان بهرام
روپیه	۱۵	آقای اردشیر خداداد
روپیه	۱۰	آقای هرمزدیار کیقباد

بعلاوه زرتشتیان کرمان یکصدمن بذر افشان سرآسیاب و شصت و پنج من بذر افشان طهماسب آباد را با جمع کردن اعانه از افراد زرتشتی بمبلغ یک هزار و پنج ریال و نیم ابتیاع و وقف نموده تولیت آنرا به انجمن اکابر صاحبان پارسی سپردند تا درآمدش را در راه مواجب آموزگاران دبستان کرمان خرج نماید در زیر صورت اسامی اعانه دهندگان بنظر میرسد :

ریال	۷۰	ملارستم دهموبد
ریال	۱۰۵	ملا شهریار خدا بخش شهریار
ریال	۱۰	پولاد اسفندیار
ریال	۵۰	رستم بهرام اردشیر
ریال	۱۵	رستم گشتاسب
ریال	۲۰	اردشیر خسرو صندل
ریال	۲۵	دینیار جهانگیر
ریال	۱۰	مراد خدا بخش
ریال	۵۵	سروشیار فولاد
ریال	۲۰	مرزبان سهراب غیر
ریال	۱۰	شهریار بهرام بامس
ریال	۵۰	شیرزاد آذرباد

ریال	۵۰	میرزا بهرام مرحوم گشتاسب
ریال	۱۰	خدا بخش اسفندیار
ریال	۳۰	موبد خداداد موبد مرزبان
ریال	۵۰	آدریاد مرحوم رستم
ریال	۱۵	خداداد کیخسرو آبادان
ریال	۲۵	جمشید خداداد داراب
ریال	۱۳	خدا مراد بهرام
ریال	۶۵	رستم خسرو صندل
ریال	۱۰	کیخسرو مهربان جاماسب
ریال	۴۰	جمشید جهانگیر
ریال	۲۰	خدا بخش بهرام صندل
ریال	۱۰	سروش کیخسرو بابویش
ریال	۵۰	خسرو فولاد
ریال	۵۰	بهمن خسرو شاه
ریال	۱۰	کریمداد هرمزدیار رستم
ریال	۷/۵	اردشیر شهریار
ریال	۱۰	اردشیر خداداد مرزبان
ریال	۲۰	خدا بخش مرحوم نوشیروان
ریال	۵۰	مرحوم خداداد جمشید
ریال	۵	شهریار کیخسرو

از صورتهائی که در بالا داده شد دیده میشود که جماعت مادرشمت سال قبل هر چند بدبخت و پریشان روزگار بوده اند ولی همه باتفاق هم چه دارا و چه نادار و بقدر استطاعت خود در ایجاد خیریه‌هایی که بنفع عموم باشد همت نموده‌اند. متأسفانه جوانان دانشمند این دوره و یابزرگان و کشاورزان و کاسبکارانی که از بنگاه‌های خیریه جماعت که از همت انجمنها بوجود آمده استفاده برده‌اند، میخواهند یکی چند نفر از توانگرانی که پدر و جدشان در شصت سال قبل پیلهور یا کارگر و یا گلگاری بودند و بازحمت و پشتکار سرمایه‌ئی اندوخته‌اند با اجتماع را تنها بردوش کشند و آنها نیز راحت و بی‌هیچگونه تکلف از بنگاه‌های خیریه ایشان استفاده ببرند و چون از این توانگران همتی‌چنانکه آنها مایلند بظهور

نمیرسد آنها را بباد فحش بپیچند خوب است افراد جماعت از روش کار پیشینیان پند گرفته و همه باتفاق یکدیگر و بقدر همت خود اگرچه مبلغ امدادی شان بسیار ناچیز باشد در ایجاد بنگاههای عام المنفعه ابراز مساعی نمایند و منتظر اقدام کلی یک یا چند فرد توانگر نباشند.

از مطلب دور افتادیم کیخسرو جی خانصاحب در دوران اقامت کوتاه خود در کرمان تعدیات و ظمی را که علی نقی خان ضابط رفسنجان با اخذ اضافه مالیات نسبت به پيله و ران زرتشتی آنجا مینمود و آنها را ازداد و ستد بازنان منع نموده بود ، بوسیله شکایت به فرمانفرما رفع نمود .

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب پس از دو سال اقامت در ایران وانجام ما موریت خود به هندوستان مراجعت نمود چون امنای انجمن اکابر پارسی گئی از فعالیت های شایان توجه وی راضی و خوشحال بودند دوباره او را بسمت نمایند خود با ایران اعزام داشتند . ایندفعه کیخسرو جی خانصاحب باتفاق عیسان خویش و تحفو هدایا برای شاه و رجال دولت از راه بندرعباس بصوب کرمان عزیمت نمود . اما بورود آنجا پس از کسالت جزئی که علت آنهم در اسرار پیچیده است در روز مهرایزد و خرداد ماه قدیم ۱۲۶۲ یزدگردی در عنفوان جوانی بدار باقی شتافت .

دستور اردشیر کرمانی

دستور اردشیر پور نوشیروان از فرزنان زرتشتی و مردم کرمان زمین است . در علم لغت و فرهنگ دستی بسزا داشت . در زند و پازند و پهلوی استاد بود در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست . بنا بدعوت اکبرشاه گورکانی پادشاه هند ، بکمک میرجمال الدین حسین فرهنگ جهانگیری را تالیف نمود . صاحب دبستان در ضمن شرح وقایع قبل از رجب سال ۹۸۷ هجری میگوید " ...وهم اردشیر نام زردشتی دانا را زر فرستاد از ایران آوردند و از کرمان آتش پرستان را بخواند و دقایق دین زرتشت را از ایشان پرسیدند و نامه ها بآذر کیوان که سرکرده یزدانیان و آبادانیان بود نوشتند و او را بهند طلبیدند . " صاحب کتاب ما اثر الامرا در این مورد میگوید " اردشیر نام زرتشتی را از ایران طلبیدند او آتش با خود آورد آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل مفتوح شد که بدستور آتشکده های فارس با احتیاط نگاه دارد .

از مسافرت دستور اردشیر به هندوستان بنا بخیر فوق شکی نیست اما این دعوت چنانکه دیده میشود برای تدوین فرهنگ واژه‌های پارسی سره ، زند و پهلوی بوده ، نه آوردن آتش و بنای آتشکده و بیان دقایق دین زرتشتی ، زیرا مباحثات نشیمن قدس و عبادتخانه یا کنفرانس مذهبی با شرکت دستور مهرجی رانا ، دستوران دستور هند و مقیم نوساری ۱۳ سال قبل از ورود او که ظاهراً " در سال ۱۰۰۱ هجری انجام گرفته منحل و اکبرشاه آئین برگزیده (دین آلهی) خویش را اعلام نموده بود .

ثبوت بیان فوق مندرجات فرهنگ جهانگیری است . مولف آن میرجمال‌الدین حسین از سادات انجو بنا بفرمان اکبر شاه و کمک مادی او تالیف کتاب را رسماً " در سال یکهزار هجری شروع و در سال ۱۰۱۷ هجری سه سال بعد از فوت اکبر و زمان سلطنت جهانگیر تمام کرده بنام او موسوم ساخت . در دیباچه فرهنگ مینویسد :

" نگارنده این کتاب و گزارنده این ابواب ابن فخرالدین حسن .

جمال‌الدین حسین انجو ملقب بعضدالدوله چنین گوید که از عنفوان جوانی و شباب بمرار غبت و میل تمام بخواندن و مطالعه اشعار قدما بود و در صحبت یاران و دوستان بیشتر اوقات صرف مذاکره دواوین استادان باستان میگشت . چون اکثر اشعار ایشان مشتمل بود بر لغات فارسی و پهلوی و دری و اصطلاحا و غیر آن ناچار بکتاب لغات پارسی که آنرا فرهنگ میخوانند رجوع میافتاد . بسا لغات و اصطلاح در اشعار قدما یافت میشد که در هیچ فرهنگی نبود و آنچه بود اختلاف و اختلال بسیار داشت . چه صیرفان رشته دانش و فرهنگ در تحقیق و تنقیح نقد لغات و اصطلاحات خبط بسیار نموده میان لغت پارسی و عربی تفرقه نکرده بودند . بنا بر این مقصود بحصول نمی پیوست و مطالب ضروری مهمل میماند . لهذا داعیه ترتیب کتابی در این فن شریف مرکوز خاطر فاترم گردید . از بسیاری تتبع و تفحص ، چندان لغات و مصطلحات بهمرسید که هیچ صاحب فرهنگی را دست نداده بود . لیکن ترتیب آن بسبب واقعی که ذکر آن موصل بزیاده فایده نیست درحین تاخیر بود مجمل سخن مهارت فقیر در این علم اشتها تمام یافته در شهر ذیقعه سنه ۱۰۰۱ هجری وقتیکه رایات آفتاب اشراق بندگان حضرت عرش آشیانی (اکبرشاه) در شهر سرینگر که دارالملک کشمیر است نزول اجلال داشت ، یکی از یاران بتقریبی سخن تحقیق لغات و مصطلحات پارسی که فقیر بدان موفق گشته بود در محفل بهشت آئین مذکور ساخت . بندگان حضرت عرش آشیانی بمجرد استماع این مقدمه کمینه مخلصان را بحضور اشرفاقدس طلب داشته بزبان درریار گوهرنثار فرمودند که از آن زمان که عربان را بر

بلاد عجم استیلا دست داده زبان پارسی و دری و پهلوی متروک بل نابود گشته بنا بر این شرح کتبی که در قدیم الایام پارسی زبانان پرداخته اند و معانی اشعار که شعرای باستان بزیور نظم آراسته اند در پرده خفا و ستر حجاب مخفی و مستور مانده باید که تودراین فن شریف کتابی بنام نامی و اسم سامی ما مرتب سازی ... "

میرجمال الدین پس از شرح طولانی و ذکر فرهنگهایی که برای مراجعه جمع کرده مینویسد "سوی این ۴۴ فرهنگ ۹ جلد دیگر که اسم کتاب و مصنف معلوم نشد و تفاسیر و تواریخ و کتب زنده و پازند و دیگر کتب که تفصیل اسمی شان موجب تطویل است و از کتب نظم و دواوین شعرا که اشعارشان بطریق تمثیل مسطور است، چون این کتابها را در قدیم الایام تصنیف کرده اند اکثر لغات را بفرس قدیم شرح نموده بودند لغاتی که از حدیقه و دیوان حکیم سنائی غزنوی یافته شد از مردمان غزنی و کابل پژوهش نمودم و آنچه از دیوان حکیم ناصر خسرو و سفرنامه او ظاهر گردید از خراسانیان و بدخشیان تفحص کردم ... پوشیده نماند که این کتاب را به ۲۴ باب موافق حروف تهجی که نزد پارسیان متداول است و در آئین سوم مشروحا " مرقوم میشود حصر نمودم ... لغات زنده و پازند و لغات غریبه که دانستن آن ضروری بود و از آن گزیری نبود و داخل اصل کتاب که مشتمل بر فرس قدیم است کردن مناسب نبود هر کدام را در دری علیحده درج نمودم . "

نکته قابل توجه آنست که مولف بواسطه تعصب خویش در پارسی سره بر طبق شماره حروف پارسی که ۲۴ حرف است کتاب را در ۲۴ باب بخش نمود اما از ذکر نام کسیکه لغات زنده و پازند و واژه های غریبه را برایش شرح نموده خود داری کرده است .

چنانچه از مندرجات دیباچه استنباط میشود هنگام ورود اکبرشاه بکشمیر که واقعه سال یکهزار هجری است مولف لزوم تالیف فرهنگ لغات فرس زنده، پازند و پهلوی و دری را بشاه گوشزد میکند و چون اکبرشاه بآئین مزدیسنا متمایل و بدانستن واژه های مزدیسنائی و پهلوی عشق وافر داشته باشعف تمام بتالیف آن امر و در تسهیل وسایل کار و ابتیاع کتب لازمه اوستا، زنده، پازند، و پهلوی و دری و جمع آوری فرهنگهای مدون فرمان داده و امر میکند از خزانه عامه مخارج آنرا بپردازند و در ضمن دستور میدهد به اردشیر دانای زردشتی زر فرستاده از کرمان بخواهند تا میرجمال الدین با کمک او فرهنگ نامبرده را تمام نماید .

بیانات فرهنگ جهانگیری در تحت واژه برسم راستی قول بالا را
میرساند پس از بیان معنی واژه چنین آمده " شرح این لغت از مجوسی که
در دین خود بغایت فاضل بود و اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد
میدانستند و حضرت عرش آشیانی (اکبرشاه) محض جهت تحقیق لغات فرس
مبلغها از برای او فرستاده از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت ."
و همچنین تحت واژه آذر آمده " فقیر که راقم این حروفم پیری از پارسیان
را که در دین زرتشت بود دیدم که جزوی چند از کتابزند ووستا داشت .
چون مرا رغبت و شغف تمام بجمع لغات فرس بود و در فرس از زند و
وستا کتابی معتبرتر نیست بجهت تحقیق لغات با او صحبت میداشتم و اکثر
لغاتی که در خاتمه این کتاب از زند و پازند و وستا نقل شده از تقریر
آن زرتشتی است و او هرگاه قرائت رند مینمود باین لغت که میرسید آدریضم
دال غیر منقوله میخواند و میگفت که در کتابزند و وستا این لغت بسدال
منقوله نیامده .

صاحب فرهنگ جهانگیری در بیان اولیه خویش صراحتاً میگوید اکبرشاه
دستور اردشیر را برای یاری او در نگارش فرهنگ چنانکه گفته شد از کرمان
دعوت کرده است و البته مقصود او در بیان دومی از " پیری از پارسیان "
همان اردشیر میباشد که " اکثر لغات زند و پازند از تقریر آن زرتشتی
است . "

بولاجمن ، در مجله انجمن آسیائی بنگال مینویسد " هیچ سلطانی پیش
از این نتوانسته مانند اکبر ، اصول بردباری و فراخی حوصله را علائقۀ از
خود نشان دهد ، اصولی که بر رعایا و دانشمندان و فرهنگ نویسان نیز موثر
گردید . چنانکه لغات مذهبی ستاینندگان آتش که اسلام در خاموش کردن شعله
آن جدیت وافر بخرج داد ، در فرهنگی که مولف آن سیدی اصل بود تشریح گردید ،
منظور مولف در گنجاندن آن واژه ها در کتاب خویش فقط رضای اکبر شاهنشاه
کشور که باطنا " صوفی و ظاهراً " بواسطه اجرای مراسم پارسی ، زرتشتی بود
نبوده است .

بقول آنکتیل دوپرون " چون اکبر در هندوستان شخص باکفایتی را نیا
فت
که در تالیف فرهنگ بمیرجمال الدین کمک نماید لذا به مشورت دستور مهرجی
رانا ، از شاهنشاه ایران شاه عباس صفوی تقاضا کرد دستور اردشیر را از کرمان
بهند گسیل دارد . "

شاهد دیگر قول بالا کتاب گجراتی است موسوم به " کسر تاریخ قدیم